

در سنه ۱۳۲ هـ که طلیعه دولت آل عباس بود، ابو مسلم خراسانی یکی از معتمدان خود مجلس عبدی سیستانی را بالشکری به سند فرستاد، و مجلس در دیبل با منصور برادر منصور کلبی مقابل آمد، و در جنگی منظور را بکشت و چون این خبر به منصور رسید، از منصوره با سپاهی گران برآمد، و در حد و آن شهر با هم جنگی سخت نمودند، که در آن مجلس گرفتار و با مر منصور کشته شد<sup>۱</sup>

حوادثی که بعد ازین در سند روی داده، متعلق است به دوره اقتدار بنی عباس، که در فصول آینده کتاب به تفصیل ذکر خواهد رفت.

اکنون نمودار مفصل تمام عماله دوره امویان را که در سند و حواشی شرقی و جنوبی خراسان حکم رانده اند می آوریم:

عبدالرحمن بن سمره (فاتح نخستین) سنه ۴۲ هـ

عبدالله بن سوار عبدی از طرف معاویه ۴۳ هـ

سنان بن سلمه بن محبق هذلی فاتح مکران ۴۸ هـ

راشد بن عمر وجدیدی از دی متوفی ۴۹ هـ

منذر بن جارود عبدی مشهور به ابوالاشعث ۵۱ تا ۶۱ هـ

ابن حری باهلی بعد از ۶۱ هـ

مجاعه بن سمر تمیمی حدود ۷۰ هـ

سعید بن اسلم بن زرعه کلابی ۷۵ هـ

عبیدالله بن ابی بکره ۷۹ هـ

عبدالرحمن بن محمد بن اشعث ۸۱ هـ

محمد بن قاسم بن محمد بن حکم بن ابی عقیل ثقفی داماد حجاج ۸۹ هـ

حبیب بن مهلب بن ابی صفره ۹۵ هـ نائب وی عمر و بن عبدالله.

عمر و بن مسلم باهلی برادر قتیبه ۹۹ هـ

جنید بن عبدالرحمن مری ۱۰۷ هـ

---

۱- تاریخ یعقوبی ۲/۳۴۰ قنوح ۴۳ هـ

تميم بن زيد عتيبي ٨١١١  
حكيم بن عوانة كلبى حلود ٨١١٢ متوفى ٨١٢١  
عمرو بن محمد بن قاسم (مؤسس منصوره) ١٢١:١٢٥  
سليمان بن هشام بن عبد الملك اموي متوفى ٨١٣٢  
منصور بن جمهور كلبي واپسين امير بنى اميه در سنه ١٨١٣٢

## فصل سوم

### جنبش ابو مسلم

و

### وضع افغانستان در اوایل عصر عباسیان تا ظهور طاهریان پوشنگ

(۱۳۲-۵۴۰۵)

مقدمات جنبش ابو مسلم و تشکیل دولت عباسی - استفادۀ خراسانیان از اوضاع جاریۀ ظهور ابو مسلم - آغاز فدا لیت او - لشکر گاه سپیدنگ - ما خوان - اعلام خطر - اعلان خلافت عباسی بمسئوم مسلم - ابو مسلم در خراسان - پایتخت ابو مسلم - ابو مسلم و بها فرید - ابو مسلم در سمرقند - ابو مسلم در زیر تیغ منصور - تبار و اخلاف ابو مسلم - خراسان پس از ابو مسلم و دوام جنبش ها - خروج سنیان - جنبش اسحاق - شورش سپیدجامگان - خروج راوندیان - جنبش براز بنده - جنبش های دیگر - جنبش استاد سیس هراتی - مقنع خراسانی - یوسف البرم - وقایع دیگر خراسان تا ظهور طاهریان - اصلاحات طوسی - هارون و شاه بهاز کابل - خروج حصین سیستانی - حکمرانی فضل برمکی - روابط طاهریان با دربار - خروج حمزه - نامه هارون بحمزه و جواب آن - بنای گردیز - شخصیت و وفات حمزه - بیعت با امام علی بن موسی رضا و وفاتش - برمکیان بلخی - اوضاع سند و ولایات جانب شرقی افغانستان در اوایل عصر عباسیان - والیان سند - والیان سیستان و خراسان و هرات .

## ۱. مقدمات جنبش بومسلم

### و تشکیل دولت عباسی

چنانچه در فصول گذشته خواند بد در حدود سال ۲۰ هـ = ۶۴۰ م نخستین دسته لشکریان عرب به خراسان رسیده و هرات را بدست آورده بودند. در مدت يك قرن آینده پیکارهای دفاعی مردم خراسان تا اقصای سیستان و سند و ملتان و تخارستان با شدت و استواری دوام داشت و مردم خراسان تا کرانه های مهران (سند) در تحت رهنمائی حکمرانان محلی از آزادی و هویت ملی خود دفاع میکردند.

این مقاومت ملی خراسانیان علی داشت و برخی از آن که مهم تر است اینست: اول: مردم این سرزمین از حواشی نشاپور تا کرانه های مهران (سند) همواره دراز منته قبل از اسلام از آزادی و حکومت های داخلی خویش متمتع بوده و با روح آزادی و بزرگی منشی در محیط فرهنگ و تمدن و آداب و رسوم و ادیان داخلی خویش پرورده شده بودند. و اگر گاهی قوای ملل دیگر برین مردم مسلط گردیده و سیادت سیاسی خویش را قایم داشته اند، این مردم غالب نیز بعد از مدت کمی در مردم بومی و محلی خراسان منحل گشته. و تماماً رنگ و بوی این سرزمین را با فرهنگ و زبان و دین و تمدن آن فرا گرفته اند. و حتی نیز و مندترین و بزرگترین شاهنشاهی قبل از اسلام که ساسانیان در پارس تشکیل داده بودند، نیز بصورت مسلسل و متوالی بر تمام این سرزمین حکم نراند، و بطوریکه در سابق گفتیم اردشیر بابکان (قرن سوم میلادی) تمام شاهان و فرمانروایان این سرزمین

رابعه نام (شاه) برسمیت شناخته بود که با خود مختاری و آزادی در کشور خویش حکم میراندند، و مردم نیز به مفاخر گذشته و آثار اجداد خود سخت نازان و علاقمند بودند، و غرور مایه خراسانی خود را از دست نمی دادند. مثلاً اسماعیل بن یسار شاعر عصر هشام بن عبدالملک اموی که از موالی نسا ئی خراسانی بود<sup>۲</sup> در اشعار خود که بزبان تازی می سرود، همواره به مفاخر اجدادش، بالیدی، و عجم را بر عرب ترجیح دادی و گفتی:

و لی لسان کجدا لسیف مسموم	اصلی کریم و مجدی لایق اس به
من کل قرم یتاج الملک معوم	احمی به مجد اقوام ذوی حسب
جرد، عناق، مسامیح مطاعیم	حجاج سادۀ بلج مر از به
جر ثومۀ قهرت عز الجراثیم <sup>۳</sup>	هناک ان تسالی تنبی بان لنا

«من از نژادی کریم و بزرگواری بی نظیر، و زبانی دارم که مانند دم تیغ زهر آلود است، و بدان بزرگی اقوام خود را نگهداری میکنم، که درای حسب اند، و بزرگانی اند که تاج شاهی دارند.»

آنها سرداران سپید چهره و مرزبانان نجیب و آزادگان بخشاینده نان دهنده بی اند، و اگر میخواهی از نژاد ما آگاهی یابی خواهیم گفت: ما از نژادی هستیم که نژاد های بزرگ را شکسته اند.»

و این تقاخر به نژاد عجمی و مباحات به مجد اسلاف، در میان خراسانیان منجر شده بود باینکه با امویان و طبقات حکمداران عرب سخت دشمنی داشتند

۱- رجوع به عنوان ۷ فصل دوم بحوالهات ابن خردادبه.

۲- بو فایده اسماعیل بن یسار نسانی شاعر زبان تازیست که ا صلش از اسرای عجم بود، و بشدت تمصب عجمی و شعوبیت مشهور است، از موالی بنی تمیم بن مره قریش در حدود ۱۳۰ هجرت شده و عمر درازی داشته و بدر بار عبدالملک بن مروان و امویان ما بعدش محشور بود، اشعارش در الاغانی ۴/۱۱۸/۲۶ نقل شده است (الاعلام ۱/۳۲۸) و ظاهراً نسانی منسوبست به نسا شهری در خراسان (اللباب ۳/۲۲۳) در حاشیه ترجمه فارسی - فجر الاسلام (ص ۱۰۱) گوید که یسار را به نساء از ان رونسبت کنند، که خوراک جشن عروسی را طبخ کرده می فروخت؟ ولی برای این نسبت سندی در انیاورده اند و مورد تأمل است.

۳- ضحی الاسلام ۱/۳۱ به حواله جلد چهارم الاغانی.

و پدر همین شاعر که یسار نامداشت، به آل مروان چنان به نظر نفرت دیدی، که هنگام مرگ بجای کلمه توحید گفتی: خداوند مروان را لعنت کند! بشا ربن برد شاعر نابینای تخارستانی، که بجرم ارتداد در سنه ۱۶۷ هـ کشته شد، کار را درین تعصب ملی بجائی رسانیده بود، که علناً بر ضد روح اسلام شعر سرودی و به کردار پیروان کیش زردشت آتش را پرستیدی و گفتی:

الارض مظلمة والنار مشرقة والنار معبودة مذکات النار<sup>۱</sup>

«زمین تاریک و آتش روشن است، و بنا برین تا آتش است در خور پرستش است.»  
دوم: اعراب فاتح از اکثر سرزمین های مفتوحه خویش اسپرانی را گرفتند که آنرا (موالی) گفتندی، این مردم در دودمانهای عربی بصورت (ولاء) داخل شدند، و بهمان عشایر تازی نسبت یافتند که در آن کلان شده و پرورش دیده بودند، و در کتب تاریخ و رجال بسا ازین اشخاص رامی یابیم، که ایشان را فهری یا تمیمی یا مضری بالولاء گفته اند.<sup>۲</sup> و این خود دلیل است برینکه (موالی) از نعمت نسبت به ملیت خویش محروم بودند. این مردم در دستگاه حکومتی مانند امویان که اساس کار خود را بر تعصب عربیت و سیاست نژادی گذاشته و با روح قبیلوی عربی سخت وابستگی داشته اند، شکنجه ها و آزارها و تحقیرها دیدند، و حرمانی را از حقوق انسانی خویش حس کردند، که نتیجه چنین اوضاع دشمنی با تازیان بود و این مردم تحقیر شده ذلیل را به حفظ شان و مقام گذشتگان خود برمی انگیخت، و میکوشیدند تا آنچه را در مقابل تسلط عرب از دست داده اند بازگردانند.

عمال و کارداران دولت اموی همواره هزاران نفر برده گان سیاه و سپید را از سر تا سر کشور وسیع اسلامی در بدل خراج و مالیات دولتی بدر بار امویان فرستادند<sup>۴</sup>

۱ ضحی ۳۱/۱

۲ - تاریخ ادبی ایران از براون ترجمه فارسی ۱/ ۳۸۷

۳ - المعارف ابن قتیبه ۱۹۷ طبع قاهره ۱۳۰۰ ق

۴ - مروج ۳/ ۳۵۴

و فرمان روایان اموی ایشان را بین سپه سالاران و درباریان تقسیم کردند ، و از ایشان در امور کشاورزی و صنعتی و جنگی و غیره کار گرفتند ، و در آخر عدد موالی بر آزادگان افزود ، و به اکثر میدانهای جنگ این موالی پنج چند مردم آزاد فرستاده می شدند<sup>۱</sup> و در هر جنگی هم تلفات فراوان میدادند ، چنانچه مختار بن ابی عبید در سنه ۶۶ هـ در عراق به خو نخواهی امام حسین (رض) و خلافت محمد بن حنفیه علوی ایستاد ، و در لشکرش موالی دو چند اعراب آزاد بودند ، و در جنگ سال ۶۷ هـ شش هزار نفر ازین مردم کشته شدند ، در حالیکه از تازیان آزاد فقط (۷۰۰) نفر مرده بودند<sup>۲</sup> .

موالی اکثر آبدون تنخواه و معاش استخدام می شدند<sup>۳</sup> و لسی برخی از فرمانروایان هوشیار حیات ایشانرا به پول میخریدند ، و حضرت معاویه بهر سکی از ایشان ۱۵ درهم میداد ، که در عصر عبدالملک به (۲۰) درهم و در هنگام خلافت سلیمان به (۲۵) درهم رسید ، و هشام آنرا به (۳۰) درهم رسانید<sup>۴</sup> . امویان موالی خود را سخت سبک شمردند ، و از آزار و شکنجه دریغ نداشتند ، و لسی ایشان درین سرنوشت خود بردبار بودند ، و گاهی هم از جور و آزار امویان با طرف کشور می گریختند ، چنانچه میمون جدا بر ابراهیم موصلی نوازنده معروف ، از بیداد امویان گریخته بود<sup>۵</sup> . با وجود اینکه احکام حقیقی اسلام که از قرآن و سنت پیامبر ﷺ سرچشمه گرفته ، درباره برده گان و تمام ملل مسلمان حکم به تساوی میدهد ، و سایر مردم که دین اسلام را قبول کرده باشند ، برادران یکدیگر میخوانند و (انما المؤمنون اخوة فاصالحو این اخو یکم)<sup>۶</sup> از نصوص قرآن نیست ولی در عصر امویان که سیاست نژادی و تفوق تازیان ب عروج خود رسیده بود ،

۱ - الکامل ۳ - ۱۷۳

۲ - طبری ۴ / ۵۷۷ و الکامل ۴ / ۱۲۱ و ۱۳۶

۳ - الکامل ۵ / ۲۴

۴ - المقد الفرید ۲ / ۲۴۹

۵ - لا غانی ۲ - ۵

۶ - قرآن ، الحجرات ۱۰

اعراب همواره موالی (ملل غیر عربی) را باخشم و نفرت دیده و آنهارا تحقیر می نمودند، و این رفتار درشت تازیان بود، که موالی نسبت به امویان بد بین گردیده، در مقابل عرب متحد گشتند، و نیرویی را در خود بوجود آورده بودند.

چون مختار در حرکت خود از قوای موالی کار می گرفت، و ایشان را رشد میداد، بقول طبری بزرگان کوفه او را سرزنش کردند، که چرا موالی را بخود نزدیک ساخته و حق داده، که بر اسپ و شتر سوار شوند، و چرا ایشانرا که بندگان آزاد کرده اند با تازیان شریک ساخته است؟<sup>۱</sup>

سوم: موالی غیر عربی که در دربار و حیات عامه تازیان در شهرها دخیل شدند، ایشان مردمی بودند، که از فرهنگ و مدنیت و دانش بهره ثی داشته و تجارت و صنعت و زراعت و پیشه های بازار و دفتر و دیوان و تمام امور مدنی را بکف گرفتند و این اقتدار و نفوذ مدنی ایشان بجائی رسید، که تازیان خالص از آنها ترسیدند، و در صدد نجات خود برآمدند، و این مکا وحت و بیم طرفین از یکدیگر وسیله انتباه موالی گردید، و خطر شورش و بسط اقتدار موالی در نزد تازیان یقینی بود، چنانچه احمد بن محمد مشهور به ابن عبدربه مورخ عرب (۲۴۶-۵۳۲۸) گوید:

« معاویه گفتی من این سرخان را افزون می بینم، و چنین پندارم که روزی بر اعراب خواهند شورید، بنابراین باید گروهی را بکشم، و جمعی را برای آبادی راه و اداره بازار زنده گذارم<sup>۲</sup> »

در چنین حال موالی با بسط نفوذ و زافزون خود در سر تا سر کشور وسیع امویان، بحال خود ملتفت بودند، و مقدماتی را برای نجات از سلطه متعصب اموی می چیدند، و نفرت از عرب در بین مردم خراسان بدرجه یی شدت یافته بود، که شاعر شعوبی مشهور خراسانی بشار بن برد بن یرجوخ تخارستانی (۷۵-۵۱۶۷) اشعار

۱ - - فجر الاسلام فصل دوم و تاریخ تمدن اسلامی ۴ / ۸۷

۲ - - اعراب موالی غیر عربی را حمرا گفتندی (تاریخ تمدن اسلامی ۴ / ۵۹)

۳ - - فجر الاسلام بحواله عقد الفرید .



فراوان رادر نکوهش عرب و تفاخر به حسب و نسب عجمی سروده بود که -  
از انجمله است :

ساخبر فاخر الاعراب عنى      و عنه حین تا ذن بالفخار  
احین کسیت بعد العری خزاً      ونا دمت الکرام علی العقار؟  
تفاخریا ابن راعیة وراع      بنی الاحرار حبیبک من خسار  
و کنت اذا ظمئت الی قراح      شرکت الکلب فی ولغ الاطار

« به تازیان فخر کننده در حین اظهار افتخار، از هویت خود و خودش خواهم گفت،  
که بعد از برهنگی خزی را پوشیده بی! و یا با بزرگان همکاسه شراب شده، بی؟ ای  
فرزند چوپان! اگر با فرزندان آزادگان مفاخره کنی، همین زیانت کافی است،  
در حالیکه اگر تشنه باشی با سگ در یک ظرف مدور آب میخوری!»

چهارم: از نتایج حتمی نظامی که شاه لوده آن بر امتیازات خاص قبیلوی و نژادی  
گذاشته شده باشد اینست که در بین سرداران و نیرومندان و کارگردانان آن  
رقابت و اختلافی در مورد جاه طلبی و بسط قدرت و نفوذ و استثمار دیگران بوجود  
می آید، و دسته بی بر روی گزود دیگر شمشیر می کشند، و دست به سلاح و پیکار  
می برند، و زیردستان و کارداران خود را در مقابل یکدیگر تحریک و اغواء کنند.  
در عصر امویان بسا از نظایر این کار را در صحنه سیاست می بینیم، که بنی هاشم  
عرب، خود را مستحق فرمانروایی و خلافت اسلامی دانستند؛ و چون عشیره  
بنی امیه بعد از سال ۴۰ هجری بوسیله مردم مدبر و سیاستمداری مانند حضرت معاویه  
بر کشور پهناوری از مجاری نیل تا دریای سندھ سلطه یافتند، هاشمیان بر سایل  
مختلفی دست بردند، تا زمام اقتدار کشور اسلامی را بکف آرند.

چون خراسان یکی از مراکز مهم و پراز ثروت بود، و مردم آن هم روحاً  
و کلاً به سلطه امویان تسلیم نشده و همواره برای آزادی و حفظ شئون ملی  
خویش می جنگیدند، بنا برین هر کسی که از ربقه اطاعت امویان سر میکشید،

وخیال مقاومت در سرداشت، باین سمت می آمد و کمک خراسانیا نرا آرزو داشت. این دسیسه سازی و تحریکات اعراب در مقابل یکدیگر گاهی بصورت حادثه شدیدی که منافعی شئون ملیه خود اعراب بود هم ظهور کردی، مثلاً هنگامیکه ابراهیم امام، بومسلم خراسانی رابه قیادت داعیان و طرفداران خلافت بنی عباس گماشت و او رابه خراسان فرستاد، در وصایای خود باو گفت: «اگر بتوانی در خراسان هیچ کسی را که به عربی سخن گوید دعوت نکنی، و کودکی را که پنج بلست قد داشته باشد، اگر مورد شك واقع گردد هم زنده نگذاری»<sup>۱</sup>

باری اداره دولت اموی در اوایل قرن دوم هجری که يك صدسال از عصر نبوی گذشته بود، خیلی فرسوده و پیریشان گشت، و مردم از آزار و بیداد عمال اموی سخت رنجیدند، و ازینکه فرمانروایان اموی غرق عیش و نوش و افراط در مسکرات و نشاط اند، شکوه هارفت، و سخن ها بر زبانها افتاد، و حتی برخی از شاعران نتایج سوء این عیاشی را بریشان عرضه داشتند و یکی ازیشان در مقام خطاب به امیران اموی چنین گفت:

ان البرية قد ملت سيا ستکم فاستمسکوا بهم و الدین وار تدعوا  
لا تلحمن ذئاب الناس انفسکم ان الذئاب اذا ما الحمت رتعوا  
لا تبقرن باید یکم بطو نکم فشم لاحسرة تغنی و لا جزع<sup>۲</sup>

«مردم از بیداد شما رنجیدند، هان! ازین وضع روی بگردانید، و به اساس دین چنگک زنید! خویشتن را مانند گریان بگوشت مردم سیر نسازید! و مانند گاو ان شکم - خواره مباشید! زیرا در عاقبت چنین اوضاع حسرت و ندامت سودی نخواهد داشت»  
فکر فرار و نفرت از ستم اجانب و مظالم امویان در مغز خراسانیان ریشه دو اندیده بود، و مردم میخواستند که خود را از ان رهایی دهند، و ازین حکایت روحیه نفرت و ناپسندیدگی خراسانیان آشکار است که اسفزاری نوشته:

۱ - الکامل ۵ / ۱۶۵

۲ - الاغانی ۵ / ۱۶۷

« نقلست : که از هـل هرات ابو مسلم از پیری پرسید که چند ساله بی؟ گفت : شش ساله - گفت : چگونه تواند بود ، و تو مرد پیر شده بی! گفت : ای امیر! عمر آنست که ، در ایمنی و فراغت بگذرد ، و مادر عهد تو از ظلم و تعدی ایمن شده ایسم ، و این شش ساله بیش نیست . او قاتی که در روزگار بینی امیه گذشته ، آنرا از عمر نمیدانم . ۱»

بقول مسعودی یزید بن معاویه به شکار شوقی عظیم داشتی ، و به پرورش حیوانات شکاری و سنگ و بوزینه و پلنگ پرداختی ، در ساز و سرود و شراب منهک بودی ، و عمال او نیز تقلیدش کردند . و علانیه شراب خورد ندی ، و در ایام او در مکه و مدینه ساز و سرود و انواع ملاحی که مسلمانان پیشین مرتکب آن نبودند ظاهر شد ۲

این بود تلخیص اوضاع سیاسی و فکری و معیشتی ای که در عصر اموی ظهور کرده بود و منجر به سقوط این دولت گردید .

### استفاده خراسانیان از اوضاع جاریه

در چنین حال که بنیان دولت اموی متزلزل گشت ، خراسانیان در پایان مبارزهای عینف خود که در مدت یک قرن برای حفظ شئون ملی و استقلال خود انجام داده بودند ، از اوضاع جاریه استفاده میکردند . سیاست ملی این مردم چنین بود که مخالفان دستگاه بنی امیه را که از خود تازیان و عشیره هاشمی و غیره بودند تقویه کنند . چنانچه در طول همین قرن خراسان پناه گاه و مرجع تمام مدعیان خلافت و امارت بود ۳ و قیام های مخالفان سلطه اموی خواه از آل ابوطالب و خواه از آل عباس در جانب شرقی ممالک اسلام (خراسان) صورت گرفت . و مادر فصول گذشته به برخی از آن وقایع اشارت کردیم .

۱ - روایات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ۱/۱۷۶

۲ - مروج الذهب ۲/۶۸

۳ - الادب السلطانیة از ابن طقطقی محمد بن علی ۱۲۸ طبع قاهره ۱۹۲۳

شعرا خراسانیان درین حرکت آزادی خواهی برای جلب همدردی تمام مسلمانان ظاهر آ « کتاب الله و سنت رسول الله و اطاعت الرضا من آل محمد بود »<sup>۱</sup> ولی آنچه در حقیقت مطلوب ایشان باشد، خلع سلطه عربی و بازیابی استقلال است و همین مقصد بزرگ را تازیان از اعمال و کردار موالی (خراسانیان غیر عرب) که در مرو و دیگر بلاد خراسان مرکز داشتند دریافته بودند، چنانچه شاعری تازی نژاد به اعراب بنی ربیعہ مرو و سایر شهرهای خراسان اعلام خطر میکند، که این موالی خراسانی ولو که بنسب های عربی منسوب هم شده باشند کیشی علاحده دارند، و به قتل اعراب کمر بسته اند:

قوم یدینون دینا ما سمعت به      عن الرسول ولا جائت به الکتب

فمن یکن سائلی عن اصل دینهم      فان دینهم ان تقتل العرب<sup>۲</sup>

« این (موالی خراسان) گروهی اند و دینی دارند که از پیامبر و کتب سماوی نیامده، اگر کسی از من اصل دین ایشانرا پرسد خواهم گفت: دینی غیر از کشتار عرب ندارند. »

باری خراسانیان آنچه را در نظر داشتند، با استفاده از اوضاع سیاسی آنوقت و تحزبی که بین تازیان بوجود آمده بود، بمورد عمل گذاشتند، و امپراتوری بزرگ و پنهان و رونیر و مند اموی را از بین بردند، و بجای آن دولت جدید آل عباس را به شرحی که بعد ازین بیاید بوجود آوردند، تا اینکه در نتیجه این جدوجهد مداوم، سازمانهای داخلی و ملی دولتی را در خراسان باز زندگی و قوام دادند.

۲- الکامل ۵/ ۱۸۱

۳- اخبار الطوال ابو حنیفه دینوری ۳۴۳ طبع قاهره ۱۳۳۰ ق

## ۲- ظهور ابو مسلم خراسانی

در سالهای اخیر قرن اول هجری، تحریک پنهانی خلافت آل عباس در بلاد مملکت اموی نضج گرفته بود، و محمد بن علی بن عبدالله بن عباس که از خاندان عم حضرت محمد صلی الله علیه و آله و از وجوه بنی هاشم بود، در رأس این حرکت سیاسی واقع بود. وی در سنه ۱۰۰ هـ گامیکه خلیفه عمر بن عبدالعزیز بر مسند خلافت نشسته بود، دوازده نفر نقیب خود را تعیین کرد، که در آن جمله یکی مرد خراسانی ابو علی شبل بن طهمان هروی داماد ابو مسلم بود، وی از موالی بنی حنیفه بشمار میرفت، و محمد بن علی که مدعی خلافت بود، به هفتاد نفر از مشاهیر کشور اسلامی نامه هاداد، و بوسیله ایشان مردم را به بیعت خود و اهل بیت خویش فراخواند، و محمد بن خنیس و ابو محمد صادق و ابا عکرمه سراج و حیان عطار را به خراسان برای تبلیغ و دعوت مردم فرستاد، و این نخستین دعوتی بود که برای خلافت آل عباس بعمل آمد<sup>۱</sup>

چون این داعیان آل عباس به خراسان رسیدند، در سنه ۱۰۲ هـ را پور دعوت آنها بوسیله عمرو بن بحیر تمیمی به سعید خذینه حکمران اموی رسید، چون خذینه آنها را جلب کرد، و در صدد تحقیق احوال ایشان برآمد، گفتند برای بازرگانی آمده ایم، و برین مقصد جمعی از اهل خراسان از مردم ربیع و یمن هم شهادت دادند<sup>۲</sup> و داعیان مذکور نجات یافتند. اما در سنه ۱۱۸ هـ چون عمار بن یزید بسرداری پیروان آل عباس به خراسان فرستاده شد، وی در مرو نام خود را تبدیل کرده و به خداهش

۱- طبری ۳۱۶/۵

۲- طبری، ۳۵۸/۵

شهرت یافت ، ولی اسد بن عبدالله والی اموی اینجادست و زبان او را بریده و جهان  
 بینش را کور ساخت او بعد ازین در سنه ۱۲۰ هـ بکیر بن ماهان از طرف محمد بن علی  
 به خراسان فرستاده شد ، و عصائی را از محمد با خود بطور شعار این دعوت آورد ،  
 و بدین صورت تمام نقباء و پیروان آل عباس را با خود فراهم ساخت<sup>۱</sup> و چون  
 محمد بن علی در سنه ۱۲۵ هـ بمرد ، و بجایش ابراهیم الامام بن محمد نشست ، وی  
 در سنه ۱۲۶ هـ بازا بوهاشم بکیر بن ماهان را به خراسان فرستاد ، و در مرو نقباء  
 و دایان خلافت آل عباس را فراهم آورد ، و نامه ابراهیم را بریشان خواند ،  
 و بدینصورت ابراهیم بحیث امام این دعوت در خراسان شناخته شد .  
 و پیروانش تمام پول نفقات را بوسیله بکیر به ابراهیم فرستادند<sup>۲</sup>  
 درین وقت تشکیلات خفی پیروان آل عباس در خراسان نضج گرفته بود ،  
 و چون در سنه ۱۲۷ هـ ابوسلمه از طرف ابراهیم امام به خراسان آمد ، تمام منسوبین  
 این سازمان بدورش فراهم شدند ، و پول نفقات و خمس اموال خود را بدو پرداختند<sup>۳</sup>  
 و بعد ازین مردی خراسانی بنام ابو مسلم در رأس این سازمان ظهور کرد .

#### ابو مسلم که بود ؟

در حدود سنه ۱۰۰ هـ در یکی از روستاهای مرو پایتخت خراسان ، که ما خان  
 یافریدین (زندین) نام داشت ، و در سه فرسخی مرو واقع بود ، مردی بنام بنداد  
هرمزد میزیست<sup>۴</sup> که روستادار آنجا شمرده می شد ، و گاهی تجارت مواشی را با کوفه  
 میکرد ، و گمان غالب است که پیش از قبول اسلام نام و کیش زردشتی داشت ، وی  
 آزاد مرد مهتر زاده می بود ، که نسبش را مورخان چنین نگاشته اند :

۱- طبری ۵/ ۴۴۰

۲- طبری ۵/ ۴۶۷

۳- طبری ۵/ ۵۹۲

۴- طبری ۵/ ۶۲۲

۵- ابن خلکان ۱/ ۲۸۰ شرح زندین در صفحات آینه می آید .

۶- مجمل ۳۱۵ ، بقول مرحوم بهار خراسانی اصل این نام ونداد هرمز است .

مجمعل بحواله حمزه بن حسن در کتاب اصفهان: نسبش به شیدوش پسر گودرز  
کشواد همی شو ۱۵

ابن خلکان: مسلم وقیل عثمان ا لخراسانی بن یسار بن سدوس بن جود رزاز  
پسران بزر جمهر بن البختگان ۲

ابن اثیر: عثمان بن بشار بن سدوس بن جودرزن ولد بزر جمهر ۳  
ما فروخی: ابومسلم من ولد رهام بن جودرز و قیل من ولد شیدوش بن جودرز  
این نسبنامه ها اگر صحتی هم نداشته باشد، همین قدر روشن می سازد، که خانواده  
بومسلم از مهتر زادگان دارای نژاد عالی بوده است در مرو نافع خراسان .  
باری پدر بومسلم بنداد هرزد مروی خراسانی، بعد از قبول اسلام نام عربی  
عثمان و لقب مسلم را برگزید، و در او آخر عمرش در رستاق فایق آذر بایجان  
مزیست، و همدر آنجا از جهان رفت ۶

۱-مجمعل ۳۱۵

۲-وفیات الاعیان ۲۸۰/۱

۳-الکامل ۹۳/۵

۴-محاسن اصفهان ۲۴

۵-برخی از مورخان بومسلم را اصفهانی هم نوشته اند، که این نسبت بعلمی خواهد بود، که وی  
در اصفهان تولد یافته باشد، مظهر بن طاهر مقدسی هر دو روایت را نقل میکند، و مولد او را اصفهان  
میداند (البدء والتاریخ ۶/۹۲) و همین مورخ گوید که او دلا می زند بن چون اسدی شاعر عربی اوایل عصر  
عباسی متوفی ۱۶۱ هـ که از معاصران بومسلم است، در اشعار خود او را هجو کرد، و به تقلید منصور خلیفه  
بجای ابامسلم با مجرم خواند و گفت:

ابا مجرم ما غیر الله نعمة

علی عبده حتی یغیرها لعبد

افی دولة المنصور حاولت غدره

الا ان اهل القدر آباءه الکر

(ابن خلکان ۱/۲۸۳)

«ای ابا مجرم! خداوند نعمتی را از بندگان دریغ ندارد، تا وقتی که خود بنده آنرا تغییر ندهد،  
آیا در دولت منصور غدیری را می اندیشیدی؟ آگاه باش که پدر آن کرد تو همانا از اهل غدر بودند.»  
درین شعر پدر آن بومسلم را کرد گفته، و امکان دارد که از آن گزاد مرو بوده باشند که خراسانی بودند.

۶-ابن خلکان ۱/۲۸۱ و مجمعل ۳۱۵

مادریو مسلم بقول ابن خلکان و شیکه نامداشت ، که در مجمل (ص ۳۱۵) و سیکه  
 و در البدء و التاریخ مقدسی (۲/۹۲) و شیکه ضبط گردیده است ، این زن در خانواده  
آذین بنداد بن وسیدحان در کوفه بود ، که قبل از ۱۰۰ هـ در حباله پدریو مسلم آمد ،  
 و چون پدرش ازین سال به یکی از رجال مشهور و کار داران نامدار او اخر عصر  
 اموی عیسی بن معقل عجل پیوسته بود ، و پیش از سنه ۱۰۰ هـ در آذربایجان بمرد ، مادر  
 ابو مسلم در همین دو دمان بود ، تا که در همین سال در عصر خلافت عمر بن عبدالعزیز  
 ابو مسلم نزد عیسی بزاد و بزرگ گشت نام این کودک خراسانی نژاد را مادرش مطابق  
 رسوم خراسانی خود بهزادان گذاشت ، که بعد از آن بنام اسلامی ابراهیم بن مسلم  
 نامیده شد ، و بقول ابن اثیر و ابن خلکان باصرار ابراهیم الامام  
 نام خود را به عبدالرحمن تبدیل کرد ، و کنیت او ابواسحاق بود ، و شهرتش  
 ابو مسلم است ، و بقول بارتولد مسکوکاتی که از او در دست است ، نیز بنام (ابو مسلم  
 عبدالرحمن بن مسلم) ضرب شده است<sup>۱</sup>

#### صورت و سیرت ابو مسلم :

بو مسلم مردی بود کوتاه ، بلون اسمر و نیکو و شیرین و فراخ پیشانی و نیکو محاسن  
 و دراز موی و دراز پشت و کوتاه ساق و فصیح اندر لفظ ، و شعر بتازی و فارسی گفتی ،  
 و هرگز مزاح نکردی ، و نخبندی ، مگر بحرب اندر ، و بهیچ فتح کردن و کار های  
 عظیم از وی خرم شدن و نشاط پیدا نیامدی و نه بهیچ حوادث و غلبه دشمنان اثر غم  
 و خشم از وی ظاهر شدی ، و تازیانه وی شمشیر بود و بر کس بعقوبت اندر رحمت

۱- ابن خلکان ۲۸۱/۱ و مجمل ۳۱۵

۲- تاریخ برگزیدگان (ص ۱۱۷) از امیر مسعود سپهرم طبع طهران ۱۳۴۱ ش ، ولی برای این  
 نام فارسی سندی قدیمتر معجم الادب یا قوت (۲۰۴/۱۳) است که امیر مسعود حوالتی نداده است . چون  
 بو مسلم از پدر و مادر خراسانی که هر دو نام های خالص مقامی داشته اند بدنیا آمده ، پس نام اصلی  
 او «بهزادان» باشد که یا قوت به آن تصریح کرده است .

۳- و فیات ۲۸۰/۱ و الکامل ۱۲۰/۵

۴- ابن اثیر ۹۳/۵

۵- دایرة المعارف اسلامی بزبان انگلیسی ۱۰۲/۱ طبع لندن ۱۹۱۳ م



این شمایل بو مسلم را ابو الحسن علی بن محمد مدائنی که دارای کتاب تاریخ بوده و مورخی ثقه است و طبری و مسعودی از روایاتی دارند نقل کرده، و صاحب مجمل آنرا مانند شرح فوق بفارسی در آورده است؛ اما ابن خلکان نیز بحواله همین مدائنی صفات مذکور را با اضافه برخی دیگر مانند نرم آواز سیاه چشم و فصیح در تازی و فارسی و شیرین سخن و روای شعور و انا بکارها، آورده و گوید: که جز بموقع نه خندیدی و نه مزاح کردی، و جز سالی یکبار با زنان مقاربت نکردی، و گفنی که جماع دیوانگی است و کافی است که انسان در سالی یکبار دیوانه شود، وی بر حرم خود سخت غیور بود، و در قصرش فقط یک روزنی وجود داشت، که از آن احتیاجات زنان او را می انداختند و گویند در شب عروسی زنش را بر اسپ سوار کرده آوردند، وی اسپ را بکشت وزین آنرا بسوزانید، تا بعد از آن مردی بر آن ننشیند<sup>۲</sup>

منهاج سراج جوزجانی در شرح سیرت بو مسلم گوید: عظیم جوا نمر د بود و بی طمع، هر گز از هیچکس طمع نکرد و نخو است و نستند، او را یکهاز اربطباخ بود، هر روز سه هزار من نان در مطبخ او بیختندی، و صد وسی گو سپند بیرون گاوان و مرغان خرج شدی، یک هزار و دوست سربارکش بود آلات مطبخ او را، سالیکه به حج رفت در قافله نداد فرمود: هر که در قافله بجهت طعام آتش کند، من از خون او بیزارم، باید که آنچه ما یحتاج طعام و شراب جمله اهل قافله است از من باشد... و لقب او شه نشاه شد: و نوبت او بر چهار سوی مرو شاهجان خراسان میزدند، تا سال سنه سبع و عشرة و ستمائنه... و اسپ نوبتی او بر در قصر او که در مرو ساخته بود میداشتند<sup>۳</sup>

ابو مسلم با چنین صورت و سیرت در خراسان انقلابی را پدید آورد، که

۱- مجمل ۳۲۸ مقدسی ۶/۹۲

۲- و فیات ۲۸۱/۱ مقدسی ۶/۹۵

۳- طبقات ناصری ۱۰۶/۱ طبع درم حبیبی در کابل ۱۳۴۲ ش مقدسی ۵/۹۵

مجاری تاریخ را تبدیل داد، و حتی بزرگان عرب هم او را بزرگترین مرد تاریخ شمردندی، چنانچه روزی در پیشگاه مأمون خلیفه عباسی ذکر ی از ابو مسلم رفت وی گفت:

« بزرگترین ملوک زمین سه کس اند، که ناقلان دولت اند:

نخست سکندر، دوم اردشیر، و سوم ابو مسلم خراسانی»<sup>۱</sup>

بو مسلم شخصیت نافذی داشت، و دست جود و سخا کشوده بود، و اعراب نیز به فضایل نفس او مقرب بوده اند، بقول ابن اثیر وی به اعراب لباسهادادی، و چاهها و راهها را درست کردی، و ذکرا و صاف او در بین اعراب عام بودی<sup>۲</sup> گویند که مروان پادشاه اموی به اهل مکه در باره بو مسلم نوشته بود، که مساجد را ویران کرده و مصاحف را سوختانده است. چون مردمان مکه از آمدنش به زیارت بیت الله شنیدند، بدیدنش برآمدند. وی چون بحرم آمد از اسپ پیاده شد، پیزار خود را گذاشت، و با پای برهنه با احترام خانه خدانسک زیارت را چنان ادا کرد، که پیش از وهیچ پادشاهی نگذارد. بود، مردمان مکه چون او را بدین صفات بدیدند گفتند:

« ما پیش ازین هیچ حکمداری را ندیده ایم، که بیش ازو

حرم محترم را تعظیم کرده باشد»<sup>۳</sup>

بو مسلم حیاتی ساده داشت، و در سیاه چادری زندگی کردی، پاسبان و حاجب نداشتی، حلم و وقار و برد باری او معروف بود، و آنها مات بنی امیه را که در باره عقاید و کیش او کردند، با سادگی و منطقی دینی رد کردی، چنانچه در لشکرگاه آ لین بسال ۱۲۹ هگروهی از جوانمردان مرو پیش او آمدند، و آرای او را در فقه پرسیدند، وی چنین جواب داد:

« ازین پرسشها برای شما امر به معروف و نهی از منکر بهتر است، و ما به یاری

۱- ابن خلکان ۱/ ۲۸۱

۲- الکامل ۵/ ۲۲۲

۳- مقدسی ۵/ ۹۵

شما ازین گونه سوالها نیازمند ترمیم ، و کاری عظیم در پیش داریم : بنا برین مارا عفو کنید « ۱۰

اگرچه برخی از مورخان درباره عقاید فلسفی و دینی یومسلم سخن هائی گفته اند ، مثلاً ابن حزم اندلسی (متوفی ۵۴۵۶ هـ) او را از جمله قایلان به تناسخ ارواح پنداشته و گوید که اوهم مانند محمد بن زکریا رازی ، و احمد بن حابط و غیره عقیده داشت که ارواح پس از مفارقت اجساد به بدن های دیگر نقل می شوند ، اگرچه آن اجساد ماسوای نوع سابق باشند<sup>۲</sup>

یومسلم با قوت قلب و دانائی ، زبان فصیح داشت ، و در اشعار عرب ماهر و بقول مقدسی حافظ قرآن بود ، و احادیث نبوی را از عکرمه و ابی الزبیر مکی و ثابت بنانی و محمد ابن علی بن عبدالله بن عباس و سدیر شنیده بود ، و محدثانی مانند ابراهیم بن میمون الصایغ و عبدالله بن مبارک از روایت کردندی . وی دستاری سیاه پوشیدی ، و گفتی که حضرت رسول ص نیز روز فتح مکه عمامه سیاه پوشیده بود ، و این لباس هیبت و دولت است . شجاعت و رای و عقل و تدبیر و حزم و مردانگی او معروفست ، روزی کسی از او پرسید که اینک بر دشمنان خود چیره شدی علت آن چه بود ؟ گفت : صبر و کتمان و تحمل احزان و مسامحت مقادیر و احکام مرا به غایت مقاصد خود رسانید ، وی همواره گفتی :

قد نلت بالحزم والکتمان ما عجزت	عنه ملوک بنی مروان <sup>۳</sup> اذ حشدوا
مازلت اسعی بجهدی فی دمارهم	والقوم فی غفلة بالشام قد رقدوا
حتی طرقتهم بالسيف فانتبهوا	من نومة لم ينمها قبلهم احد
ومن رعی غنماً فی ارض سبعة <sup>۴</sup>	ونام عنها تولی رعیها الاسد <sup>۵</sup>

۱- طبری ۶-۳۲ و الکامل ۵/ ۱۷۴

۲- الفصل فی اللیل والایام والاحول طبع قاہرہ ۴۷/ ۱۳ ق صفحه ۷۷

۳- الکامل : بنی ساسان ؟

۴- الکامل : معشبه

۵- و فیات ۱/ ۲۸۲ و الکامل ۵/ ۲۲۸ در تاریخ گزیده (ص ۲۹۰) این ابیات را به مروان-

الحمار آخرین امیر اموی نسبت داده اند ولی سہواست و بقول جمهور از یومسلم است .

« من به دوران دیشی و رازداری به آنچه رسیدم که بنی مروان با وجود لشکر خود فرسیده اند، هنگامیکه ایشان در شام بخواب غفلت رفته بودند، من به دمار ایشان سعی کردم، و چون به شمشیرشان کوفتم از خواب خویش که هیچ کس به چنین خواب نرفته بیدار شدند.

بلی! کسیکه گوسپندان خود را در سرزمین درندگان بچرانند، و بخواب رود چوپانی گوسپندان او را شیر خواهد کرد»

بومسلم وفا بعهده و مروت و بلند منشی داشت، و گویند در اوایل کار خود با درازگوشی و پالانی بدون همراهی به نشا پور آمد، و در شیبی دروازه خانه فا ذوسیان مجوسی دهقان نشا پور رازد، چون کسان دهقان بیرون آمدند وی گفت: بگوئید که بومسلم آمده و هزار درم و مرکبی را می خواهد. چون به دهقان گفته شد، وی گفت بومسلم در چه لباس و با چند نفر آمده؟ گفتند: تنهاست و لباس پست تر در بردارد.

دهقان چون این سخن را شنید، هزار درم را بایکی از مراکب خاص خود باو داد و گفت: آنچه خواستی دادم و اگر نیاز مندی دیگری داری برمی آورم. بومسلم پیمان داد که این بخشش تو هم ضایع نخواهد شد، و هنگامیکه نشا پور را گرفت به مال و دارائی فا ذوسیان واحدی از نزدیکان او آسیبی نرسانید<sup>۱</sup>

بومسلم مرد آزادی طاب و مبارزی بود، که برای مقاصد ملی خود بادستگاه عباسیان برخلاف امویان سازش کرد، ولی مقصدش این بود، که سازمان نیرومند امویان را به دستگیری خود اعراب از بین بردارد، و بعد از آن مردم خود را از سلطه عباسیان نیز نجات دهد، و برین مقصد دلیلی قوی موجود است بدین نحو:

اگر بومسلم تنها از نظر دینی و حب مجرد اهل بیت، در راه خلافت عباسیان کوشیدی، پس هنگامی که این مقصد بکف آمد، و سلطه امویان پایان یافت، چرا بومسلم با دربار عباسی و اخلاف ابراهیم امام که ظاهراً مورد عقیدتشان بودند نساخت؟

تا که بوجعفر منصور دو انبئی خلیفه دوم عباسیان - همان خاندانی که بسعی بومسلم بسریر خلافت رسیده بود - بر حرکات بومسلم آنقدر مشتبه شد، و طوریکه بعد ازین به تفصیل بیاید، بقتل این رادمرد دلیر اقدام نمود، و ازین برمی آید که بومسلم داعیه یی در سر داشت، و منصور او را یگانه رقیب خویش دانست و بخیلت سراو را برید، و ما این مطلب را در صفحات آینده با اسناد تاریخی آن روشن تر خواهیم ساخت.

### نشئت بومسلم و آغاز فعالیت او :

تولد بومسلم بقول ابن خلکان (۲۸۱/۱) و حمزه اصفهانی او اغلب مورخان دیگر در سنه ۱۰۰ هـ در عصر عمر بن عبدالعزیز خلیفه امویست، و طرفداران این قول عمر او را در حین قتل ۳۷ سال میدانند، در حالیکه المقدسی تولدش را ۱۰۲ هـ و عمر او را در حین قتل یعنی در ۱۳۷ هـ سی و پنج سال دانسته است.<sup>۱</sup>

ایام کوچکی بومسلم در اصفهان در خانواده معقلی عجلی گذشته، و او پیش عیسی بن معقل بود، که پدرش عثمان را حادثه افتاده، و مادر بومسلم وسیکه را به عیسی سپرده و پیش وی بزرگ گشت... و سخت داهی و فاضل و عاقل بیرون آمد<sup>۲</sup>

دو دمان عجلی در سازمان خلافت عباسی امرای معروف کرخ بغداد و لشکر کشان و ارباب شمشیر و قلم و فرهنگ بودند، و بومسلم با فرزندان عیسی در مکتب درس خواند، و ادیب و حافظ بار آمد، و لغت و اشعار یاد گرفت، که در ایام کودکی هم مشارالیه بود، و در خانه بنی عجل با عیسی اقامت میکرد، و چون این امیر عجلی را خالده بن عبدالله قسری امیر عراقین، از بهر باقی خراج بکوفه باز داشت، بومسلم نیز به آنجا رفت و گاهی در زندان به خدمت عیسی رسیدی، درین وقت گروهی از داعیان و تقیبان محمد بن علی الامام که چند نفر خوراسانی با سلیمان بن کثیر خزاعی و لاهز بن

۱- حبیب السیر ۲/۱۳۵

۲- البدء و التاریخ ۶/۹۵

۳- مجمل ۳۱۵

۴- و فیات ۲۸۱/۵ طبقات ناصری ۱/۱۰۶ مجمل ۳۱۶

قریظ تمیمی و قحطبه بن شیب طایبی بودند، پیرسیدن عیسی بزندان رفتند، و از سخن گفتن و کفایت بومسلم خیره شدند<sup>۱</sup>

این نخستین برخورد بومسلم با هموطنان خوراسانی خود بود، که در زندان کوفه دست داد؛ و بقول ابن اثیر همه بومسلم را نیکو شناختند، و به عقل و دانائی و سخن و ادب او در شگفت ماندند، و چون بومسلم دریافت که ایشان داعیان خلافت آل عباس اند، و برای برانداختن سلطه ستمگران بنی امیه میکوشند بایشان پیوست. و هنگامیکه عیسی و ادریس برادرش از زندان کوفه گریختند، بومسلم با این دو برادر و جماعت داعیان خوراسانی روی بمکه نهاد، و در آنجا به ابراهیم بن محمد که بعد از مرگ پدرش امام داعیان خلافت آل عباس بود پیوستند. بومسلم مدتی در خدمت این امام ماند، و این در حدود سال ۱۲۴ ه بود<sup>۲</sup>

مدت اقامت بومسلم در مکه تا چهار سال میرشد، زیرا وی در سنه ۱۲۸ ه در حالیکه عمر او به ۱۹ سالگی رسیده بود از طرف ابراهیم امام به خواهش نقیبان به خراسان فرستاده شد، و امام با و نامه بی راسپرد که اعتماد تمام خود را بر او اظهار داشت و پیروان خود را به اطاعت او فراخواند<sup>۳</sup>

بومسلم با ذخایر ادب و دانش و حرارت جوانی، به خراسان آمد و میدان جهد و سعی را برای خود مهیا گردانید، و در سنه ۱۲۹ ه در نصف ماه جمادی الاخری، با هفتاد نفر از نقیبان به دندانقان خراسان رسید؛ و قصد رفتن به حج و ملاقات ابراهیم امام را داشت. زیرا امام در نامه بی او را دعوت داده بود. که برای توضیح احوال مردم خراسان پیش وی بیاید. ولی درینجا با کامل و ابو کامل ملاقی شد، و برای اینکه فرصت را از دست نداده باشد، از سفر حج منصرف گردید،

۱- مجمل ۳۱۶

۲- ابن اثیر ۱۱۹/۵ و فیات ۲۸۱/۱ مجمل ۳۱۶ طبری ۵/۱۲۲

۳- ابن اثیر ۱۱۹/۵ / فیات ۲۸۱/۱ مجمل ۳۱۶ طبری ۱۴/۶

۴- دندانقان به فتح دال و نون شهرکی بود بین سرخس و مرو درده فرسخی مرو شاهجان در

بین ریگستان (مراصد ۲/۵۳۷)

وجهت بسط نفوذ و تبلیغ خود در شهر های خراسان مانند نسا و قومس و مرو گشت و گذاری داشت، تا که در شعبان ۱۲۹ هـ به روستای فنین<sup>۱</sup> مرو که در آنجا بود اود نقیب کد خدایی داشت آمد: و با ابوالحکم عیسی بن اعین که از جمله نقباء آل عباس بود، به تبلیغ مرام خود همت گماشت، و در اول رمضان همین سال در سپیدنگ (سفیدنج) مرو دعوت خود را اظهار کرد، و لباس سیاه را که شعار این دعوت بود پوشید<sup>۲</sup> و به اطراف خراسان داعیان و نمایندگان خود را بقراردیل فرستاد.

(۲۵ رمضان ۱۲۹ هـ)

ابوداود، با عمرو بن اعین به بخارستان و مادون بلخ.

نضر بن صبیح تمیمی با شریک بن غزی تمیمی به آمل و بخارا.

ابوعاصم عبدالرحمن بن سلیم به تالقان.

ابوجهم بن عطیه به خوارزم.

موسی بن کعب به ایوردونسا.

خازم بن خزیمه به مرو رود<sup>۳</sup>

بومسلم در قریه سپیدنگ مربوط خرقان مرکز گرفت و شب پنجشنبه ۲۵ رمضان

- ۱- فنین: به فتح اول و کسر دو م قریه بزرگ است از قرای مرو که مردم آنجا را فنی هم گویند. (مراصد)
- ۲- در مجمل گوید: که بومسلم همچنان سیاه پوشیدنی اختیار کرد که شیدوس کرد (ص ۳۱۵) و علامت و کسوت بنی امیه سبز بودی، بومسلم خواست که خلاف آن کند... پس از آن کسوت سیاه پوشید که در آن شکوه و هیبتی یافت (ص ۳۱۷) بلعمی گوید: ابومسلم یاران خود را بفرمود تا سیاه بپوشند... و نامه نوشت به شهرهای خراسان که جامه های سیاه بپوشید... و مردمان نسا و باورد و مرو و رود همه جامه های سیاه کردند بفرمان ابومسلم... و خبر درست اندرین باب اینست که بنی امیه جامه های سبز پوشیدند و روایت سبزداشتند و ابومسلم خواست که این رسم بگرداند (ترجمه طبری ۷۳۳/۴) این رسم سیاه پوشیدن بومسلم و یاران او که طبری آنرا بعبارت اظهار الدعوة والتسوید آورده رجعتی بوده برسم قدیم اجداد بومسلم که صاحب مجمل اشاره کرده و احیای آداب اسلاف خراسانی بوده است.

۳- طبری ۱۳۱/۶ السکامل ۱۶۹/۵

۱۲۹ھ لوائی را کہ نام آن ظل بود و بر نیزہ چہار دہ ذرعی افراشتہ میشد بارایت  
سحاب نام بر نیزہ سیزدہ ذرعی کہ ہر دورا ابراہیم امام فرستادہ بود بر افراشت ،  
 و جامہ ہای سیاہ پوشیدو بہ یاران خود گفت :

« چون شما مظلومید و درین راہ می جنگید پس خدای پیروزی خواہد دادہ  
 بو مسلم در سپیدنگ شبانگاہان آتش عظیم افروخت و ہمراہان خود را  
 از خرقان بران فراہم آورد ، و این علامت اجتماع پیروان او بود ، کہ تا کنون این  
 رسم در بین سکنہ جبال و قبایل سمت شرقی افغانستان دیدہ می شود .

نمایندگان و داعیانہی کہ بو مسلم با طرف خراسان فرستادہ بود ، مردم  
 ستمدیدہ را بہ این نہضت جدید فراخواندند ، و چون حسن نفرت از مظالم  
 بنی امیہ و گماشتگان آن پھن شدہ بود ، و مردم ہم میخواستند کہ از آن ننگ و اذیت  
 خود را برہانند ، این دعوت بو مسلم را با حرارت و خلوص لبیک گفتند ، و نخستین بار  
 گماشتگان مردم مرو با نہصد نفر پیادہ و چہار سوار با اہل سقادم پیش اورسیدند .  
 از مردبان ہرمز فرہ و دیگر نقاط نیز تا دوروز یک ہزار و سہ صد پیادہ و شانزدہ سوار  
 و ابو العباس مروزی با نعرہ ہای تکبیر بہ لشکر گاہ ابو مسلم در سپیدنگ آمدند ،  
 و اوحصا رسپیدنگ را استوار ساختہ و نماز عید فطر را جز از آنچه در بین بنی امیہ  
 مرسوم بود ؛ با مامت سلیمان بن کثیر بخواند ، و در موقع ماخوان و گیرنگ ( جبرنج )  
 نیز خندق ہا و استحکامات عسکری را بساخت .

درینوقت نصر بن سیار حکمران اموی خراسان بود ، وی بعد از ہژدہ  
 ماہ یکی از موالی خود را کہ یزید نام داشت با لشکری عظیم بدفع بو مسلم گماشت ،  
 و او ہم مالک بن ہیشم خزاعی و مصعب بن قیس را با لشکری بمقابل یزید فرستاد ،  
 کہ در قریہ آلین تلاقی فریقین روی داد ، و یزید شکست خورد و با ہشت نفر اسیر  
 گردید ، در حالیکہ ۳۴ نفر از لشکریان او کشتہ شدہ بودند ، ولی بو مسلم یزید را معالجہ  
 کرد ، و او را واپس بہ نصر سیار فرستاد ، و چون یزید بہ نزد با دار خود رسید ، در بارہ



بومسلم و همراهان او گفت :

« پيروان بومسلم نمازها را در اوقات آن با اذان و اقامت ميخوانند و قرآن را تلاوت كنند، و خدا را فراوان ياد نمايند، و مردم را به اطاعت رسول خدا باز ميخوانند، و بدين ترتيب كارايشان بلند ميروند، و اگر خودت با دارم نبودى، هر آينه باز نگشتمى و با ايشان بماندمى»<sup>۱</sup>

اما خازم بن خزيمه فرستاده بومسلم كه به مرور و فرستاده شده بود، در قريه گنج روستاه (گنج رستاق) لشكري فراهم آورد، و در اول ذيقعد (هـ ۱۲۹) حاكم مرورود بشر بن جعفر سعدي را كه از طرف نصر بن سيار مقرر بود بگشت، و مژده فتح آنجا را به او بومسلم فرستاد<sup>۲</sup>

### لشكر گاه سپيد ننگ و ماخوان

بومسلم بعد از فتح آل بن برم و مرور و دجير ه شد و مردم فراوان بر او فراهم آمدند. وى در سياه چادر (غزدي) بدون نگاهبان و حاجب زيست ميگرد و مردم او را بنظر تعظيمديدندى و گفتندى كه او مردىست از بنى هاشم<sup>۳</sup> كه داراى حلم و وقار و

۱-۲- طبرى ۲۸/۶، الكامله - ۱۷۱

۳- در نسب بومسلم ما نند اكثر پهلوانان قاريخ داستانهائى عجيبى جمل شده و اينكه مردم او را از بنى هاشم پنداشتند داستانىست كه شايد برخى از پيروانش براى جلب همكارى طرفداران بنى هاشم در همان اوقات جمل و رواج داده باشند، بن اثير گويد: كه بومسلم را از اولاد سليط بن عبدالله بن عباس پنداشتند، و اين سليط از بطن كنيز كى بود كه نسبت حمل او را به عبدالله بن عباس كردندى، چنانچه وليد بن عبد الملك اموى سليط را در تقسيم ميراث عبدالله بن عباس برانگيخت، و او پيش قاضى دمشق باعلى بن عبدالله بن عباس دعوى كرد، كه فرزند عبدالله است، و اين داستان نسبت بومسلم به سليط آنقدر شهرت پيدا كرد، كه منصور خليفه عباسى هنگاميكه بومسلم را ميكشست، همين انتساب او را جرمى شمرد كه بواسطه آن كشته شد (طبرى ۶/۱۳۷ و الكامل ۶/۱۲۱) اما خود بومسلم در اين انتساب خود به بنى هاشم ساكت بود، چنانچه در سال ۱۲۹ هـ هنگاميكه بومسلم در لشكرگاه آل بن اقامت داشت بقول طبرى و ابن اثير جوانانى از پارسايان مرو پيش وى آمدند، و نسب او را پرسيدند، بومسلم جواب داد :

«خبرى خير لکم من نسبي» يعنى پيام من براى شما بهتر است از نسب من (طبرى ۶/۳۲ و الكامل

۵/۱۷۴) اگر خود بومسلم مدعى اين انتساب بودى هر آينه اين مطلب را تصحيح كردى .

سکون است .

بومسلم در اواخر سال ۱۲۹ هـ نصر بن نعیم ضبّی را به هرات فرستاد که در آنجا عیسی بن عقیل لیبی از طرف نصر سیار حکمران اموی حکم میراند ، نصر بر هرات چیره آمد ، و عیسی پیش نصر سیدار گر بخت ، و به چنین صورت سلطه بومسلم بر هرات و مرود بسط یافت .

درین هنگام در خراسان دو نفر از امرای قوی وجود داشتند : که یکی شیبان بن سلمه سدوسی حروری باشد ، وی در مرود بود ، و با والی اموی نصر سیار می جنگید و از خوارج نیرومند شمرده می شد ، ددیگر جدیع بن علی کرمانی در مرود نشسته بود ، که هر دو بانصر بن سیار والی اموی خراسان رقابت داشتند ، و پیش او سرفرونی آوردند ، بومسلم با این دو نفر مفاهمه ها کرد ، تا بوسیله ایشان سر حکمران اموی را بکوبد ، و چون درین هنگام لشکر بومسلم فراوان بود ، و لشکر گاه سپیدنگ گنجایش آن را نداشت بد برین بعد از اقامت ۴۲ روزه در سپیدنگ ، لشکر گاه خود را روز چهارشنبه ۲۱ ذی قعدة ۱۲۹ هـ به ماخوان نقل داد ، و در منزل ابواسحاق خالد بن عثمان فرود آمد ، و برای لشکر خندقی را کند ، که بر یک طرف آن مصعب بن قیس حنفی و بهدل بن ایاس ضبّی پاسبانی میکردند و ابو شراحیل و ابو عمرو اعجمی بر سمت دیگر آن گماشته شده بودند . سرداری لشکر را ابونصر مالک بن هشم داشت و دسته پاسبانان را ابواسحاق خالد بن عثمان قوماندانی میکرد ، دیوان لشکر او را کامل بن مظفر و دیوان رسایل را اسلم بن صبیح اداره کردند ، و امور قضا را به قاسم بن مجاشع نقیب تمیمی سپرده بود ، که در وقت عصر به لشکریان فضایل بنی هاشم را بر بنی امیه تبلیغ کردی ، و امامت نماز را بجا آوردی ، و داود بن کراز مالیات را فراهم کردی ، و بوسیله دیوان لشکر به هفت هزار لشکریان خود اولاً سه سده درهم و بعد از آن چهار چهار درهم بدادی<sup>۱</sup>

بومسلم در حقیقت با سلطه اموی مقابله داشت ولی در بین دو نفر مذکور

یعنی شبیان و جدید مع نیز حایل بودند، که گاهی به نصر سیار حکمران اموی اختلاف،  
 و مدتی هم موافقه کردند، بنا برین بو مسلم جدیع را در سنه ۱۲۹ هـ و شبیان  
 را در ۱۳۰ هـ از بین برد و اکنون تنها با نصر سیار مقابل آمد.

### اعلام خطر

مؤلف مجمل می نویسد: پس وقتها بود و حربها با نصر بن سیار و ابن الکرمانی، تا  
 نصر را از خوراسان بیرون کرد، با زابن الکرمانی را بکشت. . . نصر بن سیار  
 (بقول طبری و ابن اثیر از خروج بو مسلم و فراوانی پیروانش بترسید) و سوی  
 مروان پادشاه اموی نامه نوشت بدین خبر و این بیت بنوشت:

اری جذعاً ان یش لم یقور یض علیه، فبادر! قبل ان یشنی الجذع<sup>۲</sup>

« من کره کوچکی رامی بینم و به رام کردن آن مبادرت کن، زیرا اگر کلان  
 شود هیچ کسی را برودستی نخواهد بود. »

چون مروان نامه بخواند هیچ از آن نندیشید، و بحرب خوارج و دیگران و  
 اضطرابها مشغول بود، هیچ پاسخ نکرد، چون از حدیرت و زمان تا زمان دعوتها  
 آشکارا خواستند کردن، نصر دیگر بار این بیتها بگفت و در نامه نوشت و پیش مروان  
 فرستاد:

اری بین الرماد و میض جمر فأحج بان یكون له ضرام<sup>۳</sup>

فان النار بالعودین تذکی وان الحرب مبدوءها الکلام<sup>۴</sup>

۱- الاعلام ۲/ ۱۰۴ و ۳/ ۲۶۲

۲- جذع به دو فتحه گویند و گاو دو ساله و اسب سه ساله و شتر پنج ساله، و اثنی البعیر در سال ششم  
 در آمد شتر، ریض یا ریض رام کننده (منتهی الارب) در این خلکان ریض و در مجمل ریض است.  
 ۳- رماد: خاکستر- و میض: برق خفیف- جمر: آتش افروخته- ضرام: شعله و حریق. متن از  
 طبریست. الکامل: اری بین الرماد و میض نار- و اخی ان یكون. مجمل: اری خلل الرماد و میض جمر  
 و یوشک ان یكون. الفخری و مسعودی: اری بین الرماد و میض نار- و یوشک ان یكون. تاریخ  
 یعقوبی: اری بین الرماد و میض جمر- و یوشک ان یكون له ضرام. ابن خلکان: اری خلل  
 الرماد و میض نار- و یوشک ان یكون لها ضرام.

۴- در متن طبری و الکامل چنین است. الفخری و مسعودی کلمات دیگر مانند طبری- الحرب اولها-  
 اما در مجمل فان النار بالزندین توری- و ان الحرب یبعثها کلام، و در این خلکان مصرع اول \*

فان لم يطفها عقلاء قوم      بكون وقودها جثث وهام<sup>۱</sup>  
 فقلت من التعجب لیت شعری      ایقاظ امیة ام نیام<sup>۲</sup>؟  
 فان يك قومنا اضحوا نیاماً      فقل : قوموا فقد حان القيام<sup>۳</sup>

۱: من در بین خاکستر لهیب سوزانی رامی بینم، وهما نا این آتش شعله های  
 فروزانی خواهد داشت، ۲: زیرا آتش به دو چوب فروز انتر می شود و آغاز  
 جنگ سخن است. یا آتش در زندهین ملتهب شده و آغاز جنگ سخن است،  
 ۳: اگر دانشمندان قوم آنرا خاموش سازند بدنهای توانا هیزم آن خواهند بود.  
 ۴: ای کاشکی دانستمی که بنی امیه بیدارند یا خوابیده؟ ۵: اگر قوم مادر  
 سحر گاهان خوابیده باشند بایشان بگو که برخیزید که وقت قیام آمد»  
 چون این اعلام خطر نصر بن سیار به مروان امیر اموی رسید، وی به جنگها  
 با خوارج و دیگران سخت مشغول بود، و نتوانست لشکری به خراسان فرستد،  
 و به جواب نصر فقط اینقدر نوشت: «آنچه شاهد وقایع می بیند، غایب آنرا نتواند  
 دید، طوریکه بقوانی این درد را درمان کن»

مانند مجمل است - الحرب اولها - تاریخ یعقوبی: فان النار باله و دین توری - وان الفعل یقدمه الکلام  
 عود بمعنی چوب و تذکی بمعنی فروزان می شود. توری: هیجان و سرعت میکند. در صورتیکه کلمه  
 مصراع اول را بقول مجمل و ابن خلکان و گزیده زندهین بخوانیم، نام جانی درسه فرسخی مرو  
 خواهد بود که ابن خلکان آنرا مقرر بنماید هر مزد پدر بومسلم دانسته، ولی در نسخه مطبوع فریدین طبع  
 شده (وفیات ۱/۲۸۰) که چندان قابل اعتماد نیست، و گمان می رود که صحیح آن زندهین باشد، که  
 در مصراع اول این بیت سه قول مرویست، و بقول یا قوت زندان به فتحه اول دیهسی بود در  
 مرو (معجم البلدان ۲/۱۵۳) که شاید تصحیفی ازین زندهین باشد.

۱- این بیت در طبری و ابن اثیر و مجمل و تاریخ یعقوبی نیست، در الفخری مانند متن است.  
 مسعودی: فان لم تطفئوها تجن حر باء - مشعره یشیب لها اللام. ابن خلکان: لئن لم یطفها الخ اما جثث  
 وهام بمعنی بدنهای فریه و تواناست (منتهی الارب)

۲- روایت طبری و ابن اثیر و الفخری مانند متن است. اما در تاریخ یعقوبی و مجمل و ابن خلکان  
 و مسعودی اقول من التعجب الخ است.

۳- این بیت در منابع دیگر نیست و تنها مسعودی آورده است (مروج ۳/۱۷۰)

چون این جواب در باراموی به نصر رسید به یاران خود گفت: ازین پاسخ  
بادار شما آشکار است که پیروزی نصیبش نخواهد بود<sup>۱</sup>

نصر بن سیار نیروی حریف خود را در خراسان میدید، و از جانب دیگر ضعف  
در باراموی را هم میدانست که مروان نمی تواند با او کمکی دهد، چون از امداد  
مستقیم در بارما یوس گشت، وضع خراسان و خروج بومسلم را به یزید بن عمرو بن  
هبیره فزاری حکمران اموی عراق خبر داد، و راجع به اوضاع خطرناک خراسان  
این ابیات را نوشت و با اعلام خطر کرد:

ایبلغ یزید وخیر القول اصدقه <sup>۲</sup>	وقد تبینت ان لاخیر فی الکذب
ان خراسان ارض قدرایت بها	بیضاً لوافرخ قد حدثت بالعجب
فراخ عامین الا انها کبرت	لما یطرن وقد سربلن بالزغب
فان یطرن ولم یحتل لهن بها	یلهین نیران حرب ایما لهب

« به یزید سخن راست را که بهتر است برسانید، زیرا در دروغ خیری نیست.  
خراسان سرزمینی است و در آن بیضه هائی را دیده ام که اگر چوزه بزیاید،  
اندر شگفت خواهی ماند، و اگر این چوزه کلان شود و پربکشد و ببرد، و از آن  
جلوگیری نشود، آتش جنگ با شدت افروخته خواهد شد»

باین طور حکمران بنی امیه در خراسان نصر بن سیار با بومسلم و قوای روز  
افزون او مقامت کرده نتوانست، و بومسلم روز پنجشنبه ۲۱  
جمادی الاخری ۱۳۰ هـ به شهر مرو که دارالاماره خراسان بود فرو آمد، و نصر بعد

---

۱- طبری ۳۲/۶، الکامل ۵/ ۱۷۴ تاریخ یعقوبی ۳۴۱/۲، مجل ۳۱۶ الفخری ۱۲۹

وفیات ۲۸۲/۱

۲- این ابیات در طبری ۳۷/ ۶ و مروج سعودی ۱۷۱/۳ و الکامل ۵/ ۱۷۴ با اختلاف

کمی نقل شده و آنچه در متن است از طبریست. نقل مخالف سعودی چنین است:

بان ارض خراسان رایت بها. ابن اثیر: وقد تیقت . . . بیت اخیر: الا تدارک بخیل الله

معلمة- الهمین نیران الخ. بیض: تخم مرغ، لوافرخ: اگر چوجه دهد. سربله: پوشانید او را پیراهن.

زغب: موی ریزه زرد بر آوردن چوزه. حتل: هتا و مانند (منتهی الارب)

از مقاومت مختصری از مروگریخت ، و در ربیع الاول ۱۳۱ هـ در ناحیت ساوه  
قریب همدان بنا کامی درگذشت.

در همین سال ۱۳۰ هـ موسی بن کعب از طرف بومسلم به ابیورد (باورد)  
فرستاده شد ، و آنجا را فتح کرد ، و ابوداود خالدا را به فتح بلخ گماشت ، که در آنجا  
زیاد بن عبدالرحمن قشیری حکم میراند ، وی با مردمان بلخ و ترمذ و تخارستان  
در جوجان بمقابله ابوداود آمد ولی شکست خورد ، و به ترمذ گریخت و بلخ  
بدست ابوداود افتاد ، و درین معارک عثمان و علی دو پسر جدیع کرمانی کشته شدند.  
چون تمام خراسان به ابومسلم صاف شد ، وی کارداران خود را به اطراف  
فرستاد باین تفصیل :

سباع بن نعمان از دی به سمرقند.

ابوداود خالد بن ابراهیم به تخارستان .

محمد بن اشعث به طبرسین و پارس .

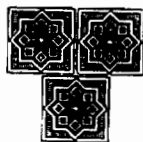
مالک بن هیشم قاید شرط (قوای امنیه) .

قحطبه بن شیبب با ابوعون عبدالملک بن یزید و مقاتل بن حکیم عکی و خالد  
بن برمک بلخی و خازم بن خزیمه و منذر بن عبدالرحمن و غیره به طوس .

قاسم بن مجاشع به نشابور .

قوای بومسلم در حواشی غربی خراسان پیش رفتند ، و قحطبه شهر ری را گرفت ،  
و در سنه ۱۳۱ هـ خود بومسلم از مرو به نشاپور آمد ، و قوای قحطبه تا اصفهان  
و همدان و نهاوند پیشرفت کردند ، و ابوعون عبدالملک بن یزید خراسانی و مالک  
بن طریف خراسانی با قوای چهار هزاری خویش شهرزور را در ماه محرم ۱۳۲ هـ  
بگرفتند ، و لشکریان قحطبه به سواحل دجله و فرات رسیدند ، ولی چون قحطبه  
درین گیرودار کشته و یا در دجله غرق شد ، خراسانیان حسن پسر اورا امیر ساختند ،  
و او در سنه ۱۳۲ هـ کوفه را بکمک محمد بن خالد بگرفت و پسر دیگر قحطبه که حمید  
نام داشت مداین و اطراف آنرا بدست آورد ، و ابو سلمه حفص بن سلیمان خلال

(مشهور به وزیر آل محمد) نیز با خراسان میان پیوست؛ و به چنین صورت خراسان میان  
زام اختیار تمام خراسان و پارس و سرزمین دجله و فرات را بدست گرفتند و در بار  
اموی رابه تزلزل افگندند.<sup>۱</sup>



---

۱- طبری ۴۳/۶ بعد، ابن اثیر ۱۷۹/۵ بعد، مجمل ۳۱۸، مروج ۱۷۲/۳، تاریخ یعقوبی

۲/۴۰ بعد.

## ۳۔ آل عباس و اعلان خلافت عباسی

بسمی بومسلم

محمد بن علی معروف بابن طقطقی در آداب السلطانیہ تالیف (۸۷۰۱)

می نویسد :

«حضرت پیا مبرگاہی به تأسیس دولت بنی ہاشم مژده دادی، وبہ کاکای خود عباس فرمودی، کہ این امر در فرزندان تو باشد. و چون فرزندش عبدالله بدنیآ آمد، و او را پیش حضرت عباس آوردند، درگوش وی آذان داد و گفت : «خداوندا! اورادانش دین و علم تأویل عطا فرما، کہ او پدر ملوک خواهد بود.» و ازین روایت مردم پندارند، کہ دولت عباسی را حضرت پیا مبر بشارت داده بود، و بنا برین دولت بنی امیہ بر مردم نکوہیدہ و مذموم و بمعاصی و قبایح آلودہ بود، و محمد بن علی بن ابی طالب معروف بابن حنفیہ را بعد از شہادت برادرش حسین (رض) صاحب آند دولت میدانستند، کہ حضرت پیا مبر مژده داده بود . چون محمد بن حنفیہ درگذشت، بہ پسر خود ابو ہاشم عبد اللہ درین بارہ وصیت فرمود، و او در دمشق با ہشام بن عبد الملک اموی برخورد، و چون مقام علم و ریاست و فصاحت اورا دید از او بترسید، و در شیر اورا زہر خورانیید. گویند چون عبد اللہ فہمید کہ وی خواہد مرد، در حمیمہ شام نزد محمد بن علی بن عبد اللہ بن عباس رفت، و او را پیش روی جماعتی از شیعہ خویش بخلافت وصیت کرد، و خودش بمرد. بعد ازین محمد بن علی عباسی ادعای خلافت نمود، و بہر طرف داعیان مخفی

۱- در الفخری طبع مصر بنط این حنیفہ مکرر اُطبع شدہ کہ صحیح آن ابن حنیفہ است منسوب

بہ مادر خود خولہ بنت جعفر الحنفیہ کہ تولد ش ۲۱ ھ و وفاتش ۸۱ ھ است (الإعلام ۷/۱۵۲)



فرستاد، و این کار را تا دم مرگ دوام داد، که فرزندانش ابراهیم و سفاح و منصور بودند، و بعد از مرگ پدر ابراهیم امام بجایش نشست، و داعیان خود را بهر طرف و مخصوصاً به خراسان فرستاد، زیرا برین مردم اعتمادی داشت، و همواره گفتی: که پرچم های سیاه به طرفداری اهل بیت پیامبر، از خراسان بیرون آید، و چون او داعیان خود را به خراسان ارسال داشت، مردم خراسان و دهقانان آن پنهانی دعوت او را پذیرفتند، تا که در آخر بو مسلم بدانجا رسید، و در حالیکه ابراهیم امام در حجاز و شام بر سجاد خورش نشسته بود، و مال و سلاح و ستوری را بکسی نداد، خراسانیان برای او جنگیدند و اموال خراج را با او فرستادند.

چون بو مسلم در خراسان قوی شد و بعراق لشکر کشید، مروان اموی ابراهیم امام را در حران بگرفت و برادرانش سفاح و منصور با گروهی از خویشاوندان و پیروان خویش به کوفه نزد ابوسلمه حفص بن سلیمان خلال که از کبار شیعه بود گریختند، و ابوسلمه آنها را در کوفه بخانه خود جای داد، و شیعیان آل محمد بر ایشان فراهم آمدند؛ تا که بو مسلم لشکر خویش را از خراسان بکوفه فرستاد، و سفاح را با شیعیان او به مسجد جامع کوفه بردند، و در آنجا با او بیعت خلافت را در ۱۳۲ هـ نمودند.

این بود خلاص جریان وقایع که ابن طقطقی به آن اشارت نموده، و از آن روشن است که بنای دولت عباسیان بدست خراسانیان و بو مسلم شالوده ریخته، و فلو تن این وضع را در الفاظ موجز نیکو تصویر کشیده است وی گوید:

از هر سو گروه گروه با بو مسلم پیوستند، از هرات از پوشنج،  
از مرو رود، طالقان، مرو، نیشابور، سرخس، بلخ، چغانیان  
تخارستان، ختل، کش، نخشب از هر سو بیاری اموی آمدند،  
همه سیاه پوش بودند، و چماقی نیمه سیاه بدست داشتند

که میگفتند کافر کوب<sup>۱</sup> است، پیاده و سوار بعضی اسپ  
سوار و دیگری سوار و آدمی شدند، به خران خود بانگ  
میزدند، و مروان خطاب میکردند، زیر امر او نانی الحمار لقب  
داشت، عده آنها یکصد هزار تن بود.<sup>۲</sup>

باری کارگردانان فعال و بزرگ تحویل خلافت از بنی امیه به آل عباس د و نفر  
بودند: که یکی بو مسلم در خراسان بود، او را «امین آل محمد» گفتندی، دیگری  
ابو سلمه خلال همدا فی در کوفه که او را «وزیر آل محمد» لقب شده بود<sup>۳</sup>  
بو مسلم در خراسان نهضت کرد، و از تخارستان و سمرقند تادر و از ه های کوفه  
لشکر یانش با کارکنان دربار اموی جنگیدند، و بساط اقتدار امویان را برچیدند،  
در حالیکه بو سلمه در شهر کوفه مبادی کار را فراهم آورده بود، و روز جمعه ۱۰ ماه  
ربیع الاول ۱۳۲ هـ = ۳۰ اکتوبر ۷۴۹ م، با ابو العباس عبدالله سفاح بن محمد بن علی  
بن عبدالله بن عباس بیعت کردند و دوره خلافت عباسیان آغاز شد.

---

۱ - ترجمه فارسی تاریخ ادبی ایران ۳۵۵/۱ دینوری در اخبار الطوال ص ۳۶۰  
کافر کوبیات ضبط کرده، و کافر کوب یا کافر کتن تا اوایل قرن بیستم  
در قندهار و در جنگ استقلال ۱۹۱۹ م مردم مسلحه خود را  
کافر کش گفتندی. و فلوتن این کافر کوب را چماقی نیمه سیاه گفته ولی با توجه به کافر کش های  
قندهاریان با ید نوعی از تبر باشد، و در داستانهای که در فارسی و تورکی بنام (ابو مسلم نامه)  
از داستان سرایان مختلف وجود دارد، و در آن ابو مسلم را بصورت قهرمان در آورده اند، و از  
ماوراءالنهر تا استانبول در محافل عامه مردم با ولع و دلچسپی شنیده می شود، بو مسلم را تبردار  
خراسان گفته و سلاح او را نوعی از تبر شرمه اند، و حتی در تورکیه اخیه ها و درویشان بکتاشی  
همین تبر بو مسلم را بطور شعاردسته های خویش بردیوار خا نقا ه های خود نقش میکردند، و عقیده  
داشتند که حضرت محمد صلعم در خواب، ساختن تبر را به بو مسلم دستور داده بود، و بعد از مدتی  
همین تبر را اخیه خردک ساخت. و برخی از درویشان بکتاشی و اهل قوت در اناطولی و سرزمین  
خلافت عثمانی در کمر بند خود تبر کوچکی داشتند، که آنرا تبر ابو مسلم می نامیدند (رجوع به کتاب  
ابو مسلم تبردار خراسان از خانم دکتر ملیح کوف بزبان فرانسوی طبع پاریس ۱۹۶۲ م) با توجه  
۲ - ترجمه فارسی تاریخ ادبی ایران از براون ۳۵۵/۱ به حواله کتاب تحقیقات درباره  
سیطره عرب از وان فلوتن که او هم از اخبار الطوال دینوری گرفته است.  
۳ - طبری ۱۰۳/۶ آثار الوزراء ۳۰۰

انقلابی که بو مسلم آنرا بوجود آورد، و عباسیان را به تخت شاهی رسانید، در خراسان منشأ حرکتی گردید، که بساط سلطه عربی را ازین سرزمین برچید، و مابعد ازین دامنه این حرکات ملی را در خراسان تا وقتی می بینیم، که بوسیله آل طاهر پوششگی اساسی حکومت ملی درینجا گذاشته می شود، و تمام این نهضت ها و جنبش ها برای این بود که خراسانیان از سلطه تازیان نجات یابند، و حتی ابراهیم امام عباسی که خود از اشراف هاشمیان عرب بود، چون رو حیة ضد عرب را درینجا می دید، باری به بو مسلم در نامه یی نوشت که «در خراسان تمام عربی گویان را بکشد»<sup>۱</sup> و نتیجه این حرکات ملی این شد، که بقول ادوارد براون: قومی که تابع و خراج گذار، و مورد نفرت و اهانت بود، علی الفور بر اثر این انقلاب از حضيض ذلت باوج عزت رسید، و در راس عالی ترین و متنفذترین مشاغل و مقامات فرماندهی قرار گرفت<sup>۲</sup> و نفوذ خراسانیان در عصر عباسیان بدرجه یی بود، که یوریحان البیرونی عباسیان را خراسانی می نامد، و این سلسله اخلافی شرقی می خوانند.<sup>۳</sup>

برای برانداختن میطره امویان دو نفر خراسانی در خارج و داخل کوفه کار میکردند، از خارج بو مسلم و نفوذ فکری و لشکری او بود که متوجه کوفه گردید، اما در داخل پارتخت نیز خالد بن برمک (جدودمان برمکیان) با ثروت فراوان و کیاست و دهاء وجود داشت، که با فکر هموطن خود بو مسلم همراه بود، و با برادران خویش بطرفداری آل عباس کار میکرد.<sup>۴</sup>

چون خالد بن برمک از لشکرکشان و سپهسالاران دلسیرو نامی در باراموی بود، و میلش به دودمان عباسی و آل محمد در تبدیل خلافت اهمیتتی داشت، بنا بران او را هم از کسانی شمرده اند، که موسسان خلافت آل عباس بودند، و درین باره عبدالجلیل یزدی از ابوالقاسم بن غسان چنین روایت کند:

۱- طبری ۶/۷۹

۲- تاریخ ادبی ایران ۱/۳۶۰

۳- همین کتاب به حواله آثار الباقیه

۴- برمکیان ۵۰

«خالد برمکی با عطاء و سخا و رأفت و بر و وفاسر آمد جهانیان

بود... اساس دولت آل عباس در مرکز خلافت او نهاد»

گفتیم که وزیر آل محمد بوسلمه خلال در کوفه موید خلافت عباسیان بود، ولی این شخص همدانی در بین اهل کوفه آنقدر نفوذ نداشت که خود عا مل این کار گردد، و یا اینکه سیطره خراسانی در آن شهر عربی هم آنقدر قوی و استوار بود، که بوسلمه بدامن بومسلم چنگک زد، و در اینجا ست که مار شته سخن را به ابو علی محمد بلعمی وزیر منصور اول سامانی (۲۲۹-۳۲۵هـ) میدهیم، که چگونگی او ضاع این دوره را به حواله تاریخ معتبر طبری روشن می سازد؟:

«و کارا بومسلم هر روز بالا همی گرفت و بیم او اندر دل های مردمان همی افتاد، و او را یاری نمی کردند، و ایدون گویند که بر منبرها که خطبه کردند گفتندی. اللهم اصلح الامیر امین آل محمد صلی الله علیه و آله... و مردمان به خراسان میل به ابو مسلم کردند، و فرمان او بردندی، و خراج بدو دادندی... حسن بن قحطبه بکوفه اندر شد با افزون از سی هزار مرد، و بوسلمه بن حفص بن سلیمان الخلال و او را وزیر آل محمد گفتند آنجا بود، و بوسلمه بنزد یک پسر قحطبه شد چون حسن او را بدید برخاست... بوسلمه بر نشست و حسن نیز با او بر نشست و فرمود که مردمان برو گرد آمدند اندر مزگت<sup>۱</sup>. هیچ بزرگواری و هاشمی نبود که در آن روز در مزگت جامع حاضر نبود، و خلیق ندانستند که ایشان را از بهره چه همی خوانند و چه خواهند کرد؟...»

۱- تواریخ آل برمک از عبدالجلیل یزدی تالیف ۸۷۶۲ در مجلد دوم منتخب ادبیات ایران

و بکوفه در آن روز گروهی بودند از علویان، و بعضی چنان پنداشتند که بیعت فرزندان ابوطالب راست، پس ابوسلمه بر منبر شد، و خطبه بر خواند، و خدای عزوجل را حمد و ثنا گفت و گفت: ای مردمان هیچ کس مبادا که نه سلاح بر تواند گرفت یا برستور نتواند نشست که نه سیاه پوشد و فردا به جامع آید، تا بیعت کنیم، آنکس را که سزاوار است، پس آل ابوطالب نو میدشوند، و مردمان به خانه ها باز شدند، و علمها سیاه کردند، و هنوز روز بید که همه سیاه پوشیده بودند، و مردمان به مزگت جامع آمدند، و طلبها بر زدند، تا علمها بر پای کردند و تکبیر گفتند، و ابوسلمه وزیر آل محمد بود بر منبر شد، و بر خدای عزوجل ثنا گفت، بر پیغمبر خدا ﷺ درود فرستاد، پس گفت ای مسلمانان! شما همد استانید بدانچه من میکنم؟ گفتند بگوی آنچه خواهی! ابوسلمه گفت:

امین آل محمد ﷺ ابومسلم عبدالرحمن نام نوشته است و مرا فرموده است که خلیفتی از بنی هاشم بر پای کن، تا خلائق برهند از جور بنی امیه و بیداد کردن ایشان، و من نگاه کردم اندر دیوانهای بنی هاشم و هیچ مردی ندیدم بزرگوارتر از عبد الله بن محمد بن عباس. فاضل تر است و نیکمتر است و من پسندیدم و شما نیز پسندید. ایشان گفتند صواب است و تو فایز یافتی، و خدای ترا مزد دهد، کار ما تابع کار تست، مردمان تکبیر گفتند و ابوسلمه کس فرستاد، و ابوالعباس بن محمد را بیاورند، و او بیامد بر ماده شتری نشسته بود، و عمامه سیاه بر سر نهاده، و جامه سیاه پوشیده، و روز آدینه بود بمزگت اندر شد، و بفرمود تا موزنان با ننگ نماز گفتند. پس

ابوالعباس بن محمد بر منبر شد ، و خدای عزوجل را ثنا گفت ،  
 و بر پیغامبر ﷺ در ود فرستاد ، و خطبه خواند و گفت :  
 خدای عزوجل بگماشت از گروه ما اندر خراسان ، تا قدر ما  
 بدانستند و کینه ما باز خواستند ... پس از منبر فرود آمد و اندر  
 پیش شد و نماز آدینه کرد ، چون از نماز پرداخت بنشست  
 و مردمان با او بیعت کردند و آن روز دهم ربیع الاول بود ، و  
 سال صد و سی و دو بود از هجرت ، و این نخستین خلیفتی بود از  
 آل عباس رضی الله عنه <sup>۱</sup> »

در چنین حال که تمام خراسان و پارس تا کوفه از کشور اموی جدا شده  
 بود ، بسعی یومسلم بنای خلافت عباسی در کوفه گذاشته شد ، متعاقباً روز شنبه  
 ۱۱ جمادی الاخری ۱۳۲ هـ مروان حمار آخرین پادشاه دودمان اموی در زاب  
 نزدیک موصل از دست خراسانیان شکست خورد ، و به بو صیر صعید مصر  
 گریخت و در آنجا روز یکشنبه ۲۷ ذیحجه ۱۳۲ هـ کشته شد ، و بچنین صورت  
 دوره امارت امویان برو ختم گردید . در حالیکه ابراهیم امام بن محمد نیز  
 در همین سال در زندان امویان کشته و یا مرده بود <sup>۲</sup> .

۱- ترجمه فارسی تاریخ طبری از یلمعی ۷۳۶/۴ طبع نول کشور کانپور ۱۹۱۶ م

۲- طبری، ۹۱/۶

## ۴ - بو مسلم در خراسان

باری بو مسلم بعد از نور دیدن بساط سلطه امویان و بروی کسار آوردن عباسیان، به منتهای امل خود نرسیده بود، و هنوز نقشه کاروی برای آزادی کامل خراسان نامکمل بود.

سفاح اولین پادشاه عباسی از همان روز نخستین، نفوذ عظیم بو مسلم را در دنیای اسلامی با نظر شبیهت میدید، و او را یگانه نه رقیب خویش می شمرد، و علاوه ازین بوسلمه خلال وزیر مقتدری که سفاح را بار یکة خلافت رسانیده بود در کوفه باوجاهت و نیروی تمام میزیست، و در دربار و امور خلافت دستی قوی داشت، و سفاح را با او مکا و حتی بوجود آمده بود، و میخواست این دو شخصیت مقتدر را از بین برد، ولی هنوز دولت جدید عباسیان استقرار نیافته بود، و سفاح با بقایای دولت اموی به حرب و پیکار مشغولی داشت، اما بقول ابن طقطقی چون دولت بنی عباس بر حیل و فریب و غدر بنا یافته بود<sup>۱</sup> سفاح برادر خود ابو جعفر منصور را در همین سال ۱۳۲ هـ به خراسان پیش بو مسلم فرستاد و بقول بلعمی :

«چون ابو العباس سفاح از کارشام و عراق بپرداخت،  
برادر خویش ابو جعفر را بخواند و گفت بخراسان شو و  
بیعت محکم کن بر اهل خراسان، و ابو مسلم را  
بین و سخن او شنو، ابو جعفر با سه صدمرد از موالیان و غلامان  
به ری آمد، و از ری راه خراسان برگرفت، چون بنزدیک

مرو آمد، ابو مسلم پذیرة وی آمد، بدو فرسنگی مرو، چون چشمش بر ابو جعفر افتاد، از اسپ فرو جست و بدستش بوسه داد، و اندر پیش او رفت. ابو جعفر مبالغه کرد تا بر نشست آنگاه بمرو اندر شد، و بسر ای ابو مسلم فرود آمد، و از هیچکس نترسید، و مردمان خراسان را سخت مطیع دید، بغایت شاد شد... ابو جعفر گفت: یا ابو مسلم! تو امروز تا بدان جایگاه که دانی ما گله همی کنیم از ابو سلمه بن حفص بن سلیمان که جو رو کبر کند بر امیر المومنین و خلافت ویرا هیچ چیز نمی شمارد، و بر ما اعتراض همی کند، و از حد اندر گذشت. والله که امیر المومنین از بهر خاطر تو او را چیزی نمیگوید زیرا که تو او را وزیر کردی»<sup>۱</sup>

بو مسلم که موقف خود را درین گیر و دار در بار یان علاحده میدید، جز آنکه بیطرفی خود را درین مورد اعلان کند، چاره یی نداشت، و باین سخن منصور برادر خلیفه چنین جواب داد:

«من دستوری دادم ترا و امیرا لمومنین را که هر چه خواهید با او بکنید»<sup>۲</sup>

بو مسلم منصور را با اطمینان برگردانید و با و هدایای فراوان داد، و چون در بار عباسی از وضع بو مسلم مطمئن گشت، بمجرد وصول منصور بدر بار عباسی، بو سلمه خلال در یکی از شبهای ماه رجب سال ۱۳۲ با وضع محرمانه و شگفت آمیز هنگامیکه از در بار برآمد کشته شد، و جای تعجب اینست که این قتل فجیع را هم به ابو مسلم نسبت داند<sup>۳</sup> در حالیکه بو سلمه بعد از دیدن اوضاع سفاح ازورنجیده و بابنی هاشم

۱- تاریخ طبری ترجمه بلعی ۴/ ۷۴۰

۲- همین کتاب و همین صفحه

۳- طبری ۶/ ۱۰۳ مروج ۳/ ۱۹۹



در خلع او همنوا شده بود، و بنا برین سفاح بر و خشمگین و متغیر گشته بود. ۱  
 بومسلم با نیرویی که داشت در مقابل دربار عباسی در خراسان مقامت میکرد،  
 و طوریکه بسند طبری گذشت، به سفاح و منصور «دستور میداد» و گویا در حقیقت  
 دستور دهنده امور بزرگ او بود، و درینوقت از پارس تا سند ۵ بر سر تا سرخراسان  
 بقول منهاج سراج «شهنشاه» بود، وی محمد بن اشعث را به پارس فرستاد تا در آنجا  
 کارداران ابوسلمه را گردن زد<sup>۲</sup> و آن سر زمین را نیز صاف نمود، و چون در سنه  
 ۱۳۳ هـ شریک بن شیخ مهری در بخارا باسی هزار لشکر بطرفداری آل علی (رض)  
 برخلاف آل عباس قیام نمود، بومسلم زیاده بن صالح خزاعی را بناده هزار لشکر  
 به آنجا فرستاد، تا شریک را بکشت، و بمدد بخارا خذایه ما وراء النهر را مطیع  
 کرد، و همدرین سال از طرف بومسلم ابوداد و دخالد بن ابراهیم از و خش  
 به ختلان فرستاده شد، و حنش بن سبیل ملک آنجا با جمعی از دهاقین ختل محصور  
 شد، ولی بالآخر شبانگهان بادهقانان و چاکران خویش به فرغانه گریخت،  
 و به چین رفت و ابوداد و گماشته بومسلم به بلخ آمد. ۲

در سنه ۱۳۴ هـ همین ابوداد و دبا مر بومسلم برکش لشکر کشید، و اخزید  
 ملک آنجا را بکشت و بسا از ظروف بی نظیر مذهب و منقوش چینی را بازین ها  
 و اتمعه و دیبا و نفایس چین بدست آورد، و آنرا پیش بومسلم که در سمرقند بود  
 ببرد، و برکش طاران برادر اخزید را حاکم گردانید، و خود بومسلم بعد از تصقیقه  
 صفحات سغد و بخارا به مرو برگشت، و به بنای حصار سمرقند امر داد، و زیاده  
 بن صالح را بر سغد و بخارا والی گردانید.

در سنه ۱۳۵ هـ زیاده بتحریک دربار عباسی در ماوراء النهر از بومسلم  
 سرپیچید، و سباع بن نعمان از دی که پیش بومسلم بود،

۱- ابن اثیر ۲۰۸/۵

۲- طبری ۱۱۰/۶

۳- طبری ۱۱۲/۶، تاریخ بخارا ۷۳ بیحد.

۴- طبری ۱۱۶/۶

از دربار عباسی مأمور شد تا هر جائی که دست یا بند  
 بومسلم را بکشد، درینوقت جمعی از او ندیان طالقان در ترمذ حکمران آنجا را  
 بکشند، و بومسلم برای دفع این فتنه به آمل شتافت، و چون در آنجا از دسیسه  
 دربار اطلاع یافت، سباع را به حسن بن جنید عامل آمل سپرد، تا او را صد تا زیانه  
 زند و بعد از آن بکشد. بومسلم از آمل به بخارا رفت، و قوای زیاد را درهم  
 شکست، و دهقان ارکث گردن او را زد، و سرش را نزد بومسلم فرستاد. بعد از آن  
 کش و شا و غر نیز کشوده شد، و بومسلم به پایتخت خود مرو برگشت<sup>۱</sup>

### در سیستان:

در ولایات جنوبی خراسان نیز کارداران بومسلم گماشته شده، و این ولایات  
 به توحید اداره سیاسی رسیده بودند و چون در سنه ۱۲۷ هـ بومسلم پدید آمد مالک  
 بن هیشم را با سی هزار مرد بسیستان ارسال کرد، و او هیشم بن عبدالله حکمران  
 اموی را که سی هزار سوار شامی داشت به گرفتن یک میلیون درهم سلامت بشام  
 فرستاد، و سیستان را بگرفت. در خلافت سفاح عمر بن عباس از طرف بومسلم  
 حکمران سیستان بود، و نزدش قربتی داشت، ولی چون یکسال بعد مردم سیستان  
 و غوغائیان آن عمر را بکشند، و مطربن میسره بر آنجا غالب آمد، در جمادی-  
 الاولی (۱۳۳ هـ) ابوالنجم عمار بن اسماعیل به امارت سیستان فرستاده شد،  
 و او را در سیستان با بو عاصم که از بست آمده بود حرب افتاد، تا که در نتیجه  
 ابوالنجم هزیمت یافت، و بو عاصم مالک سیستان گردید، و بزرگ و محتشم  
 گشت، و با لشکر بسیار از سیستان برفت، که خراسان را بگیرد، ولی از آنطرف بوداود  
 که والی خراسان از طرف بومسلم بود، سلیمان بن عبدالله کندی را با سپاهی  
 بزرگ بسیستان بحرب بو عاصم فرستاد، و مردم سیستان نیز عبیدالله بن علا و حنین  
 بن ربیع را سپاهی ساخته بطرف فداری لشکر بوداود والی بومسلم ارسال داشتند،  
 و در فراه حربی سخت کردند، و بو عاصم باغی را بکشند، و سلیمان در ربیع الاخر

۱- طبری / ۶ / ۱۱۷ - ابن اثیر / ۵ / ۲۱۶

۱۳۸ هـ برسیستان دست یافت<sup>۱</sup> و این وقایع وقتی روی داد که بومسلم بسفر حرمین رفته و متعاقباً در ۱۳۷ هـ کشته شده بود .

### درغور :

در عصر عروج بومسلم در کوهسار مرکزی خراسان یعنی غور، از د و دمان سوریان امرای نیرومند اقتدار داشتند، که درینوقت فرمانروایان این خاندان امیر پولاد از اخلاف ملک شنسب و امیر کرور جهان پهلوان پسر او بودند، و مرکز حکمدری ایشان مندیش غور بود، این امرای غوری در حرکت بومسلم با او یار و مددگار بودند، که منهاج سراج جوزجانی ازین همکاری ایشان در طبقات ناصری ذکرها دارد، و ما شرح آنرا در قسمت سوریان فصل اول داده ایم بدانجا رجوع شود .

### امادرسند :

سیطره بومسلم در ولایات جنوبی شرقی خراسان تا سند و کرانهای بحرپهن شده بود، و در سنه ۱۳۲ هـ یک مرد سیستانی مغلس عبدی را به سند فرستاد، و طوریکه در آخر فصل دوم ذکر رفت، در همین سال درسند کشته شد، و بومسلم بجای او موسی بن کعب تمیمی را که مردم بر و دلیری بود، برسند والی ساخت، و او با بیست هزار لشکر (بقول ابن اثیر ۱۲ هزار) به سند رسید، و در قندابیل (گنداه کنونی) توقف کرد، درینوقت برسند منصور بن جمهور کلیبی بشرحیکه گذشت دست یافته و از اطاعت دربار عباسی و بومسلم سرکشیده بود، و مغلس کاردار او را هم کشته بود، ولی موسی تمام همراهان منصور را بخود متمایل ساخت، و بعد از آن از قندابیل بکنار دریای سند رسید، و در حربی صعب به منصور شکست داد و او را بدست آورد و بکشت، و در سنه ۱۳۴ هـ منصوره را بگرفت<sup>۲</sup> و بعد ازین تمام سرزمین سند در زیر امر این حکمران بومسلم آمد<sup>۳</sup> و سندیان

۱- تاریخ سیستان ۱۳۶ ببعده

۲- تاریخ یعقوبی ۳۵۸/۲

۳- فتوح البلدان ۵۴۳ هـ

وفدی را بعد از بار سفاح فرستادند که در مرض موت سفاح پیشش رسیدند، ولی بعد از سه روز سفاح بمرد، و این وفد نتیجه بی را بدست نیاورد<sup>۱</sup> و موسی تا ۱۴۰ هـ بر سرزمین سند حکمران ماند، و درین مدت بود که بو مسلم کشته شد، و حوادث ما بعد سند در مباحث آینده که مربوط به ورة عباسیان است روشن خواهد شد.

### پایتخت بو مسلم :

بو مسلم اداره امور خراسان و کشور خویش را در مرو که کانون قدیم تمدن این سرزمین بود تمرکز داد، این شهر بعد از فتوح اسلامی قرارگاه لشکریان خلفاء در خراسان بود، و در داخل شهر معبدی را بنام مسجد عتیق بردروازه شهر ساخته بودند که نماز آدینه در آن خوانده شدی، و آنرا مسجد بنی ماهان گفتندی. مگر بو مسلم مسجدی بزرگ در ماجان مرو بنا نهاد، و متصل آن دارالاماره خود را با بازاری و زندانی ساخت.

در دارالاماره قبه بی بزرگ بود، که در آن نشستی و تاد و قرن بعد از و آبادان و نشستن گاه امراء بود، این قبه را از خشت بنا نهاده بودند، که فراخنای آن به پنجاه و پنج ذراع میرسید، و چهار دروازه بر چهار ایوان کشاده داشت، که پیش هر ایوان چهار سویی بود.

بو مسلم بازارهای قدیم مرو را از پهلوی مزگت کهن به محل ماجان انتقال داد<sup>۲</sup>، و ماجان نام نهری بود که در بین مرو میگذشت<sup>۳</sup> و چون از محل ماجان می آمد بدان نام مسمی شده بود.

بو مسلم ماجان را از آنرو دارالاماره خود قرار داده بود، که در آنجا در سرای آل ابی نجم نخستین بار بر قبه آن شعار سیاه آل عباس را افراشته بودند، و این قبه تا قرن چهارم و زمان اصطخری باقی بود.<sup>۴</sup>

۱ - تاریخ یعقوبی ۳۶۱/۲.

۲ - اصطخری ۲۵۸.

۳ - معجم البلدان ۳۲/۵.

۴ - اصطخری ۲۶۰.

## چگونه بو مسلم بهافرید را ازین برد ؟

در زمان بو مسلم شخصی بنام بهافرید بن ماه فرور ذین در روستای خوفا مربوط نشاپور در قصبه سیراوند ظاهر شد<sup>۱</sup> که اصلاً از مردم زوزن بود ، وی از خراسان مدت هفت سال به چین رفت ، و چون از آنجا باز آمد ، برخی از چیز های شگفت انگیز با خود آورد ، که از آن جمله پیراهنی سبز نازک و نرم حریر چینی بود ، که در کف دست جای میگرفت ، وی شبانگاه به پرستشگاهی بالارفت چون بامداد آن از آنجا فرود آمد ، کشاورزی که زمین خود را شخم میکرد او را دید و بهافرید گفتش :

در مدتی که او از آن نظر نا پدید گشته بود ، به آسمان صعود کرده و در آنجا بهشت و دوزخ را با و نشان داده اند ، و از جانب خداوند با و وحی رسیده ، و این پیراهن سبز را به وی پوشانیده و بزمین فرستاده اند .

مرد کشاورز گفته او را پذیرفت و بمردم گفت ، که وی بچشم سر نزول او را از آسمان دیده است . پس بهافرید دعوی پنا مبری کرد ، و مردم را بخود فراخواند ، و خلائق فراوان بدورش فراهم آمدند . و او در اکثر شرایع با مجوسان خلاف کرد ، ولی زردشت را تصدیق داشت ، و کیش او را برای پیروان خود برگزید ، وی مدعی بود که در پنهانی با و وحی آید ، و هفت نماز را بر پیروان خود فریضه گردانید ، یکی در توحید خدا ، د دیگر در آفرینش آسمان و زمین ، سوم در پیدایش جانوران و روزی ایشان ، چهارم در مرگ ، پنجم در رستاخیز و شمار ، ششم درباره بهشتیان و دوزخیان و آنچه برای ایشان فراهم آورده میشود . هفتم در ستایش بهشتیان .

بهافرید برای پیروان خود کتابی بزبان فارسی آورد و امر داد تا بسوی قرص خورشید بر یک زانو سجده کنند ، و همواره در هر جا به آفتاب توجه نمایند ، و موی تن و کله را بگذارند ، و زمزمه ( ادعیه آهسته زردشتیان ) را در موقع خوردن

۱ - ابن ندیم گوید : که بهافرید از قریه روی ابرشهر ( نشاپور ) بود ( الفهرست ۴۷۳ )

طعام نخوانند، و چارپایان را جز وقتی که پیرشوند ذبح نکنند، و از آشامیدن شراب و خوردن میته پرهیزند، و مادران و خواهران و دختران و برادر زادگان را بزنی نگیرند، و بیش از چهارصد درهم کابین زن نستانند، و باید راهها و پلها را از هفت یک دارائی و دسترنج خود تعمیر کنند.

هنگامیکه بومسلم به نشا بور آمد، موبدان و هیربدان زردشتی گرد آمدند، و گفتند که بها فرید در دین اسلام و کیش زردشت هر دو تباهی آورده است.

بنا برین بومسلم، عبدالله بن شعبه را فرستاد، تا بها فرید را در کوهسار بادغیس بگیرد، و نزد بومسلم آورد؛ که با پیروانش کشته شد، ولی برخی از اتباع او مسمی به بها فریدیان باقی ماندند، که کیش خود را حفظ کنند و با زمزمه گویان زردشتی سخت عداوت ورزند، و عقیده دارند که بها فرید بر سمندی نشسته و به آسمان رفته است و همچنانکه صعود کرده باز فرود آید، و از دشمنان خود کینه ستاند<sup>۱</sup>.

آنچه در بالا ترجمه شد نوشته ابیرونیست، اما بن ندیم درین باره چنین گوید:  
«در آغاز دولت عباسی مردی مجوسی که او را بها فرید گفتند، از قریه روی ابر شهر برخاست که پنج نماز را بدون سجده در حالیکه متیاسر بقبله بودی آدا کردی، وی جادوگری نمود، و مجوس را به کیش خود خواند، و فراوان مردمی بکیش او آمدند. بومسلم دو نفر شیبب بن داح و عبدالله بن سعید را فرستاد، تا او را بدین اسلام باز خوانند. بها فرید ظاهراً اسلام را پذیرفت، و جامه سیاه کرد، ولی پس ازان باز گشت و کشته شد. و در خراسان تا کنون (۲۴۳ هـ) پیروان او موجود اند، و این روایت از ابراهیم بن عباس صولی است که در کتاب «دولت عباسی» خود نوشته است.<sup>۲</sup>»

شهرستانی هم درباره این طایفه همان مطالب سابقه را آورده ولی آنچه

۱- آثار الباقیه ۲۱۰ وزین الاخبار گردیزی ورق ۷۰ ب

۲- الفهرست ابن ندیم ۴۸۳

نواست اینست : که بها فرید یان را سیسانیه هم گویند ، و رئیس ایشان شخصی بود از رستاق نیشا بور ، که نامش خواف بود ، و هم او بناء ناحیه خواف خراسان کرده ، و در اصل ز مرمی بود آتش پرستیدی ، ترك آتش پرستی کرد ، و مجوس را از آتش پرستیدن منع کرد ... موبد مجوس خواف را بحضرت ابو مسلم برد ، و او را بردر جا مع نیشا بور مقتول گردانید ، و اصحاب خواف گوید : خواف را به آسمان بردند بر اسپ رهوار زرد ، و بر همین اسپ رهوار فرود آید و از اعداء خویش انتقام بکشد .<sup>۱</sup>

باری اطلاعات ما درباره بها فرید خیلی ناچیز است ، و باین خبرهای اندکی که مورخان از او داده اند ، بقول ادوارد براون نمیتوانیم راجع بماهیت اصول عقاید او نظر روشنی اتخاذ کنیم ، و شاید اهم عمائد او امتیاز است که نسبت به عدد هفت قایل می باشد ، و دیگر درباره غیبت و رجعت موسس این فرقه است .<sup>۲</sup>

بهر صورت بها فرید از مظاهر فکری دوره ابو مسلم در خراسانست که بدست خود بو مسلم از بین رفته و شاید علت اساسی کشتن او جز این نباشد که او در اوایل خروج بو مسلم در جبال بادغیس و قلب خراسان حرکتی را بوجود آورده که منافی تمرکز قدرت سیاسی بو مسلم بوده است .

مجد خوافی که کتاب روضه خلد را در ۷۳۳ هـ بتقلید گلستان نوشت ، مطالب گذشته را درباره بها فرید آورده اما آنچه در بالا نیست اینست که بها فرید از دیه زاوه خواف بود ، که در عصر مجد خوافی آنرا بها فریدی گفتندی . و در همین کتاب نام دهقانیه که نخستین بار به بها فرید گروید ( خداداد ) ضبط شده است .<sup>۳</sup>

---

۱- الملل والنحل ترجمه فارسی ۱۸۶

۲- تاریخ ادبی ۱/ ۶۲

۳- مجله شرق ۹۷ بحواله نسخه خطی روضه خلد.

## ۵ - بومسلم در سفر حج

در سنه ۱۳۶ هـ بومسلم به سفاح نوشت که او را به آمدن عراق اجازت دهد و چون دستور یافت با گروه بزرگی از خراسانیان به دربار سفاح رسید و پذیرائی نیکویی دید<sup>۱</sup> و بقول بلعمی بومسلم ابو داود را به خراسان خلیفه کرد و برفت چون به ری رسید یکچند نالان گشت. چون از بیماری بهتر شد، از انجا برخاست و بکوفه آمد و سفاح را بدید و چند وقت آنجا بود، تا هنگام حج فرا رسید. و ابو جعفر منصور پیوسته ابو مسلم را پیش سفاح بدمحضری کردی و میگفت اگر خواهی که جهان صافی شود، ابو مسلم را از میان بردار، که می خواهد از آل ابو سلمه خلیفتی بنشاند. سفاح اندرین وقت گفت او را: «چنین نباید کردن که اگر ما قصد او کنیم، مردمان عراق و خراسان بیرون آیند» و ابو مسلم به مکه شد و حج، بجمع کثیر بهتر به ترتیبی ملوکانه و آرایشی از هر چه تمامتر.<sup>۲</sup>

عباسیان از همان روز اول بومسلم را بگانه رقیب خود شمردند، ولی سفاح که مرد هوشیاری بود، در هنگام پایه سطوت و اقتدار ایشان هنوز هم استوار نشده بود، از بین بردن بومسلم را مصلحت ندانست، و وقتیکه برادرش منصور از سفر خراسان برگشت، و عدم التفات و احترام بومسلم را به سفاح شکایت کرد، وی جواب داد «چه باید کرد، من بزرگی مقام بومسلم را از گفته امام ابراهیم شناخته ام وی «صاحب الدوله و القائم باورها» است».<sup>۳</sup>

۱ - طبری ۱۱۹/۶

۲ - بلعمی ۷۴۱/۴

۳ - تاریخ الیمقوبی ۳۵۱/۲



رویه بومسلم بارجال دربار عباسی نیز چنین بود، که جز خلیفه سفاح دیگری را نشناختی، و با حدی سرفرو نیاوردی، چنانچه در همین سفر چون بدر بار سفاح رسید، او را بزرگداشت و تعظیم کرد، و از شکایتی که منصور از و داشت، سخنی بمیان نیاورد، ولی روزی بومسلم بدر بار آمد، و چون دید، منصور نیز با خلیفه نشست، با و التقاتی و سلامی نکرد، و چون سفاح وجه این رویه را ازو پرسید، بومسلم پاسخ داد:

«بلی! من او را دیدم، ولی در حضور خلیفه دیگری مستحق احترام نخواهد بود»<sup>۱</sup>

بومسلم خواست قوای کافی را با خود به حج برد، ولی سفاح او را اجازت نداد، و معلومست که از و ترسی و بیمی داشت، و با و نوشت که تنها با ۵۰۰ نفر لشکر بیا.

بومسلم از جمله هشت هزار نفریکه با خود داشت، فقط هزار نفر را برگزید، و خزاین کافی با خود برداشت، و چون از سفاح اجازت حج گرفت، خلیفه بنا بر بیمی که داشت برادر خود منصور را که از مخالفان سرسخت بومسلم بود، با او به سفر حج فرستاد، او را امیر کاروان حج گردانید، و با بومسلم گفت: اگر بوجعفر به حج نرفتی، هر آینه ترا والی خود در موسم حج ساختمی.<sup>۲</sup>

سفاح برادر خود را به چنین نحو با کاروان بومسلم برای نگرانی او و دفع خطر محتمل فرستاد، و در غیابش او را ولی عهد خلافت گردانید، و منشوری را به مهر خود و اهل دودمانش بولایت عهد او نوشت، و آنرا به عیسی بن موسی که از جوه اعیان دربار عباسی بود سپرد، و متعاقباً روز یکشنبه ۱۳ ذیحجه ۱۳۶ هـ بمرض جدری (چیچک) در انبار عراق بمرد و همدرانجا دفن گردید.

عیسی بن موسی در همان روز وفات سفاح از مردم عراق در انبار برای ابو جعفر

۱ - یعقوبی ۲ / ۲۵۱

۲ - طبری ۶ / ۱۲ و الکامل ۵ / ۲۱۸

منصور بیعت گرفت، و نامہ یہی را با بیعت بو سیلہ محمد بن حصین عبدی بمکہ فرستاد، و درینوقت کاروان حجاج درزکیہ نام منزلی قیام داشت، کہ نامہ های عراق برسید، و درینجا با منصور بیعت کردند، کہ ابو مسلم نیز بیعت کرد، و خلافت منصور را پذیرفت<sup>۱</sup>.

در روشن ساختن وضع سیاسی در بار عباسی و موقف بو مسلم کہ منجر بہ قتل او گردید، این تصریح نویسندهٔ مجمل التواریخ والقصاص خواندنی و شنیدنیست کہ گوید:

«بو مسلم سلیمان بن کثیر را کہ سر ہمہ داعیان بود، و مردی بغایت بزرگ، بہ سخنی خوار ما یہ کہ از و باز گفتند، پیش مجلس بفرمود کشتن بحضور ابو جعفر المنصور، و سخت عظیم بزرگ آمد منصور را آن حالی، و سوی سفاح باز گشت و کینہ ابو مسلم اندر دل گرفت و گفت:

این مرد بدین دستگاہ و فرمان اگر چنانک خواهد این کار را از ما بگرداند و دیگری را دهد. و این باب سفاح را بگفت و آغالش ہی کرد، کہ تا بو مسلم را نخوانی و نکشی کار تو استقامت نگیرد... بشتاب بکار بو مسلم و اگر نہ این کار از ما بگرداند، و ہرچ خواهد تواند کردن با این شوکت و عظمت کہ من اورا می بینم. و در سال صدوسی و شش بو مسلم دستوری خواست کہ بہ حج رود، و بیامد و سفاح را بدید، و خدمت کرد، و ابو جعفر المنصور شتاب بر گرفت برادر و گفت:

ازین بہتر تو اورا کجا یابی؟ سفاح گفت: چون شاید این سخن؟ و مردی کہ ہمہٴ جهان ما را صافی کرد

۱- طبری ۶/۱۲۲ یعقوبی ۲/۳۶۴، الکامل ۵/۲۱۹